الا بذکر اللہ تطمئن القلوب

الحمد للہ والمنة کہ بعین سعادت قرین کتاب فیض انتساب مرغوب خاطر ذاکرین المنسوب



راحة القلوب

۱۳۰۹

مؤلفہ حضرت سلطان نظام الدین اولیا رحمۃ [illegible] مرتبہ حافظ محمد عبد الاحد صاحب

در مطبع مجتبائی واقع دھلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد و آله واصحابه اجمعین بدانکه این جواهر گنج الهام ربانی واین درر فضل علوم سبحانی معانی که از زبان درربار و لسان گوهر نثار سلطان المشائخ شیخ شیوخ العالم قطب علامة الدنیا بدر الطریقة برهان الحقیقة سید العابدین بدر العارفین عمدة الابرار قدوة الاخیار تاج الاصفیا سراج الاولیاء ملک السالکین برهان العاشقین فرید الحق والشرع والدین متع الله المسلمین بطول بقاءه آمین جمع کرده شد آنچه ازان تاج الصالحین از عین لفظ ایشان بسمع میرسید درین مجموعه که نام اوست راحة القلوب نبشته آمد بتوفیق الله تعالی +

بتاریخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس و خمسین و ستمائة دولت پائبوس حاصل شد دعاگوی مسلمانان که یکی از سلک بندگان سلطان الطریقة فی الارضین است نظام الدین احمد بداونی که جامع این معانی ست سعادت پائبوس سید العابدین حاصل کرد همانا کلاه چارترکی که دولت دین و دنیا بر فرق داشت بر دست مبارک خود فرود آورد و بر سر دعاگوی نهاد و خرقه خاص و نعلین چوبین عطا کرد الحمد لله علی ذلک +

واین نیز فرمود که میخواستم ولایت هندوستان را بدیگری بدهم اما شما در راه بودید که در سر ماندا کردند که بدار نظام الدین احمد بداونی میرسد این ولایت اوست بدو بدهی آنگاه دعاگوی برخاست که اشتیاق پائبوس که از حد غایت بود که بخدمت عرض دارم چون دهشت حضور شیخ الاسلام در دعاگوی اثر کرد نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت برفور بر زبان مبارک راند که آری اشتیاق شما از من روشن است که در خاطر داری این سخن هم گفت که الکل دخل هشته بعد ازان دعاگوی چون این سخن بشنید بخاطر گذرانید که بعد ازین هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم در قلم آرم هنوز نیکو این درون دعاگو نه گذشته بود که فرمودند هی سعادت آن مرید که هرچه از زبان پیر خود بشنود بهوش و گوش او بدان متعلق بود و آن را بنویسد زیرا چه بر در ابرار الاولیاء آمده است چون مرید هرچه از پیر بشنود و آن را بنویسد بعدد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار سال در نامه او ثبت کنند و بعد مردن جای او در علیین باشد این مثنوی نیز دران حال بر زبان مبارک راند مثنوی ای آتش فراقت دلها کباب کرده ** سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده ** آنگاه هم درین محل این سخن فرمود که مردم را همه وقت همچنین باید زیرا که هیچ لمحه نیست که در دل این کس ندا میکند که زنده آن دلی ست که درد محبت و اشتیاق ما بیشتر است الغرض سخن در درویشی افتاده بود بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن کار اوست که عیب برادر مسلمان و غیر ذلک بپوشد و پیش کسی مکاشفه نکند و هرچه از مال دنیا بروی برسد همه را در راه خدای تعالی صرف کند و آن را بمصرف رساند

و ذرهٔ آن نگاه ندارد آنگاه بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فوائد خویش می‌نویسند که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت آنست که دویست درم موجود باشد ازان پنج درم در راه خدایتعالی بدهد و زکوة طریقت آنست که از دویست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دویست پنج درم نگاه ندارد و تمامی در راه خدایتعالی بدهد زیراچه درویشی خودفروشی است آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز را این دعاگوی دیده است چند روز بخدمت ایشان هم بوده الغرض روزی بقیاس هزار دینار کم و بیش هم علم فتوح در خانقاه ایشان برسیده و آنرا باهتمام در راه خدایتعالی صرف کرده و فلوس تا شب نگاه نداشتی و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه دارم مرا درویش نگویند بلکه گویند این درویش مالدار است آنگاه هم درین محل فرمود که درویشی قناعت است هرچه بدو رسد نگوید که چنین سید زیراکه در سلوک اولیا نبشته دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه برای دیدن درویشی رفت آن درویش و مالک دینار با یکدیگر در حکایت سلوک بودند هم درین و نان جوین بران درویش موجود بود پیش آورد ابانی نمک مالک دینار گفت اگر قدری نمک بودی بهتر بودی آن بزرگوار دختری بود این سخن بسمع وی رسید برفت و کوزه ببرد و در دکان بقال گرو نهاد و نمک آورد و پیش ایشان نهاد مالک دینار و آن درویش تناول کردند مالک دینار گفت اینک قناعت برخور دختر درویش سر بر زمین آورد و گفت ای خواجه اگر شما را قناعت بودی کوزهٔ ما در دکان بقال گرو نماندی ای مالک دینار بشنو ماجرای ما که امروز هفده سال است که با نفس خود را نمک نداده ایم این چه سخن است که میگوئی درویشی از تو بعید است و این رباعی بر زبان مبارک راند رباعی چون عمر در گذشت در درویشی به ✱ چون کار قسمت است کم کوشی به ✱ چون ترس حیات است نمد پوشی به ✱ چون گفته نوست است خاموشی به ✱ و هنوز خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میرود بعد ازان سخن در خرقه افتاد بر لفظ مبارک راند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج خرقه یافته بود و آنچنان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج باز گشت صحابه رضی الله عنهم را پیش خواند و فرمود من خرقه از پروردگار خود یافتم مرا فرمان است که این را به یکی از شما بدهم اکنون سخن از شما خواهم پرسید تا کدام کسے از شما جواب باصواب دهد تا خرقه بدو دهم اول روی سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابابکر اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله صدق ورزم و طاعت خدایتعالی کنم و آنچه پیش من از مال و منال دنیای دنی باشد جمله در راه خدای تعالے صرف کنم بعد ازان روی با امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی عدل کنم و با بندگان خدا انصاف ورزم و داد مظلومان بدهم بعد ازان روی با امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی باتفاق یکدیگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آرم و حیا ورزم و سخاوت کنم بعد ازان روی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه کرد که یا علی اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدایتعالی پنهان سازم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت همین بود که هر کدام از یاران تو این جواب دهد خرقه بدو دهی آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و بیهوش شد چون بهوش

بازآمد بر لفظ مبارک راند که معلوم شد که درویشی پرده پوشی ست پس درویش را باید که ازین چهار چیز دور بود اول آنکه چشمها را کور سازد تا عیب مردمان نه بیند دوم آنکه گوش ها را کر سازد تا ناشنیدنی نشنود سوم آنکه زبان را گنگ سازد تا هیچ ناگفتنی نگوید چهارم پای را لنگ کند تا هیچ جای نارفتنی نرود پس اگر در کسی ازین خصلت به بیند بتحقیق بدانند که درویش ست وگرنه حاشا وکلا که او مدعی دروغگو ست هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بدروغ درویش میگوید آنگاه هم درین میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود گفتند که این را چه موجب ست فرمودند سبب آنکه تا عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه دیده آید آنرا بپوشم و بکسی نگویم بعد ازان شیخ الاسلام بدین حرف رسیده بود در مراقبه شد تا دیری سر در مراقبه بود چون سر بر آورد روی مبارک خود سوی دعاگوی کرد و فرمود بابا نظام الدین چون درویش چنین شود او درویش ست هرچه بگوید و بخواهد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را رقت شد محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود بنشین بنشست و از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود روشن ضمیر بندگی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن ست بر خود شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که برو برادر تو نیکو شده ست محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که برادر را صحت کلی شد و طعام میخورد گویا هرگز زحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان که رسول الله صلی الله علیه وسلم داشت از بامداد تا قیلوله و از قیلوله تا شام هرچه رسیدی در راه خدا بدادی و امیر المومنین علی رضی الله عنه بارها در خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام تا شب چیزی نگاه داشته باشد هم درین میان مولانا بدر الدین اسحاق پرسید که اسراف کدام ست و حد آن چه ست شیخ الاسلام فرمود که هرچه بی نیت و برای خدای عزوجل دهد همه اسراف ست و اگر برضای خدای تعالی بدهد آن اسراف نباشد شیخ الاسلام درین حرف رسیده بود که بانگ نماز پیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ شانزدهم ماه شعبان روز پنجشنبه سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پای بوس میسر شد خدمت شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا شرف الدین قیسه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و اصحاب دیگر هم بر لفظ مبارک راندند هر که از آیندگان بدین کس آید خواه مسکین خواه درویش و توانگر محروم مگذارید و هرچه موجود باشد او را بدهید تا آنکس درویش صفت باشد آنگاه هم درین محل فرمود هر که بر من آید از مسکین و یا توانگر و چیزی آرد یا نیارد مرا واجب باشد او را چیزی دادن آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود صحابه که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم می آمدند بطلب علم و احکام شرع و چون ازانجا باز گشتندی ... و دیگران را ره نمودندی و بران فوائد میگرفتند بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که عمدة الابرار تاج الاتقیا خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز را رسم بود روزیکه در جماعت خانه ایشان چیزی نبودی شیخ بدر الدین غزنوی که خادم خانقاه ایشان بود او را فرمودی که آب مع جو داری هر کس بیاید بدهی تا از بخشش و عطا خالی نرود بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی جانب بغداد مسافر بودم شیخ اجل شیخ ... رحمة الله علیه را دیافتم پیری بزرگ با هیبت بود در جماعت خانه او نهادم و سلام کردم دست بمن داده

در من نگریست و این گفت بیا شکر عالم نیک آدمی بنشین نشستم چون متابعت بنده دید بسیار لطف ارزانی داشت چند روز بخدمت ایشان حاضر بودم هرگز
ندیدم که گاهی کسی از خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ نبودی خسته خرما بدست آنکس دادی و این دعا کردی که خدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
از خلق آن دو یار شنیدم هر که از شیخ این نفس بدادی تا او در حیات بودی هرگز محتاج دیگر نشدی بعد ازان همدرین محل فرمود که چون از انجا
وداع شدیم درویشی دیگر بیرون بغداد در غاری دریافتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین نشستم دیدم که نزار گشته استخوان و
پوستی در وجود او مانده در خاطر من گذشت که این بزرگ در بادیه که میباشد حال خورش چیست روبسوی من کرد و گفت ای فرید مرا
مدت چهل سال است که درین غار مسکن دارم و وظیفهٔ من جز گیاه و خاشاک دیگر نیست چون این سر مکاشفه کرد روی بر زمین آوردم و گفتم
همچنین است چند روز دیگر در صحبت ایشان بودم بعد ازان وداع شدم و بطرف بخارا شیخ سیف الدین باخرزی را دریافتم پیرے
با عظمت و هیبت بود چون سر جماعت خانه ایشان کردم روی بر زمین آوردم فرمود بنشین نشستم نظر بجانب من هر بار که میکردند و
میفرمودند که این کس نیز از مشائخ روزگار خواهد بود و همه عالم مریدان و فرزندان او گردند انگاه گلیم سیاه که بر دوش بود بسوی من انداختند
و فرمود که بپوش پوشیدم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاس هزار مرد بل بیش در مائدهٔ ایشان طعام نخوردندی و
از زمان که طعام خرج شده هر آینده که بیامدی محروم نرفتی البته با چیزی برفتی بعد ازان ببیرون آمدم مسجدی بود شب آنجا کردم بامداد
شنیدم که در آنجا صومعه است که در آن بزرگی ساکن است چون سر در صومعه کردم پیری دیدم با هیبت که وقتی آنچنان کسی را ندیده بودم در
عالم تفکر ایستاده و چشم سوی هوا داشت ایستاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ در عالم صحو آمد سلام کردم جواب سلام داد که شما
را از سبب من رنجی رسیده بنشینید نشستم فرمود که من از نبسگان شمس العارفین ام امروز سی سال است که درین صومعه معتکف میباشم اما ای
فرید درین سی سال جز حیرت هیچ دهشت نصیب من نشود این میدانی که از کجا است دعا گوی روی بر زمین آورد که فرمان شود فرمود که راه
راست این است پس هر که درین راه بسر آمتی قدم نزد او بدست و اگر ذره قدم بی خدا نهاده است برادر سوخته گردد بعد ازان این بزرگ احوال خود
حکایت کرد که ای فرید آن روز که مرا بر در خود بار داد و هفتاد هزار حجاب بود درین میان فرمان شد که در آی چون در اول حجاب رفتم عقربان
درگاه را دیدم که ایستاده اند و سر و چشم در هوا داشته هر یکی بعضی و یگان دنیا از ایشان کس نداند مگر خدای عزوجل و همه بر یاد جمال میگویند
که مشتاقیم بدیدار تو مثل این از سر حجابی میگذشتم صفت دیگر و محبان دیگر را میدیدم که یکی بدیگری نمیدید چون
رسیدم در حجاب خاص از انجا ندا آمد که ای فلان درین حجاب کسی در آید که از جمله موجودات دنیا آنچه در دنیاست بلکه
از خویش بیگانه شود واجب است که او در آید گفتم از همه بیگانه شده ام آواز آمد که چون از همه بیگانه شدی با ما یگانه شو چشم پیش
کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرید درین راه از همه بیگانه باید بود تا حق یگانه شوی بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که چون شب در آمد نماز شام برابر او کردم چون از نماز فارغ شدیم دیدم که در کاسهٔ آش و چهار نان تنک از عالم غیب پیش
آن بزرگ در آمد اشارت کرد که در آی در آمدم و آن طعام بخوردیم اما آن لذتیکه در آن طعام یافتم در هیچ طعامی نیافتم شب
همانجا کردم بامداد برخواستم دیدم که آن بزرگ ناپیدا شد انگاه بازگشتم و بطرف ملتان آمدم برادرم بهاء الدین زکریا را

دیدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا بکجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که تو بر و نشسته در هوا شود هنوز این
سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بهاؤ الدین زکریا دست بر کرسی زد بر زمین فرود آمد
فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده انگاه از آنجا باز گشتم در دهلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی را دریافتم چندان نعمت که در وصف نیاید در اوشان دیدم انگاه خود را در
پلهٔ ایشان بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن روان کرد و این سخن هم بگفت که
مولانا فرید کار خود تمام کرده است انگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد
چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوشش باز آمد روبسوی دعاگوی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند
انگاه بمقامی رسیدند لیکن این سعادت در همه کس مرکب ست و فیض نازل اما مردی باید که جدّ و جهد کند
تا بمقامی برسد بعد ازان فرمود ای برادر درین راه تا سفر نکنی و بدل نروی و قدم بصدق ننهی حاشا و کلا هرگز
بمقام قرب نرسی انگاه این بیت بر لفظ مبارک راند

تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند ✤ ورنه که زد این در که بر و نگشودند ✤
جان در ره دلهاست اگر میخواهی ✤ تو نیز چنان بشو که ایشان بودند ✤

انگاه شیخ الاسلام بر
زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد در عالم تحیر مشغول شد
خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک ✤

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنهٔ خمس و خمسین و ست مائه دولت پای بوس حاصل شد مولانا
ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند
سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که حب الدنیا
راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطا هاست انگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنیا ملک و من اخذها
هلک شیخ عبد الله تستری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم
بدنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند انگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب وی
حجاب شود پس مردم را میباید که بهمه حال بدنیا مشغول نشود که هر چند که این کس بدنیا مشغول گردد از حق تعالی
باز ماند انگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز و ایشان از
استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینهٔ دل خود پاک نکند و باذکر حق تعالی
موانست نگیرد و هستی غیر از میان بر نخیزد و با خدا یگانه نگردد تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید
بعد ازان فرمود که در تحفة العارفین خواجه شبلی رحمة الله علیه نوشته است که اصل صلاحیت آدمی دارد
و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید انگاه فرمود که دل را هم حیات ست

وہم ممات وہر دو جداگانہ دارد چنانچہ در کلام اللہ مسطور ست او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل ہمیرد فاحییناہ بذکر المولی پس زندہ کنند بذکر مولی پس فرمود ہر گاہ دل بلذات وشہوات وماکولات ومشروبات دنیا مشغول شود غفلت در وی اثر کند وہوا ورا مستولی شود از ہر جای اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد وبجز اندیشہ حق دل را سیاہ کند وچون دل سیاہ شود حکم موت پذیرد چنانچہ ہر زمینی کہ در وخاشاک بسیار شد تخم قبول نکند گویند کہ این زمین مردہ ست ہمچنان ہر دلے کہ ذکر ازان دل برود دیو وپرے بران دل مستولی شوند پس ہر دلی کہ نشستگاہ دیو شد آن دل بمیرد زیرا کہ انچہ حق ذکر حق ست نپذیرد وانچہ سوای اوست خذلان وبطلان دارد باید کہ جز حق نشنود کہ محل سماع زندگان راست نہ مردگان را اما ہر گاہ تعلق دنیا از دل این کس زائل شود وہوای نفسی از وی منہی گردد وبندہ بسر وقت خود پیوستہ ذاکر وشاغل باشد آن دل بنور ذکر زندہ شود بعد ازان فرمود کہ در عمدہ خواجہ جنید بغدادی نوشتہ ست کہ اصل درین راہ صلاحیت دل ست وصلاحیت آن زمان حاصل میشود کہ درون خود را از کل مذمومات دنیا یعنی غل وغش وحسد وکبر وحرص وبخل پاک گرداند ودل مذموم را طہارت ازینہا کہ گفتہ شدہ ست طہارت دہد واعمال کار درویش ہمین ست پس جوہر درویشی ازینجا پدید آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد وفرمود ہر درویشے کہ او کار دنیا شروع کردہ ست ورفعت وجاہ میطلبد پس بداند کہ او درویش نیست ومرتد طریقت ست زیرا کہ فقر اعراض از دنیا ست بعد ازان ہم درین محل فرمود کہ وقتی در بغداد بودم پیش خواجہ اجل سنجری رحمۃ اللہ علیہ حکایت درویشان میرفت خدمت خواجہ سنجری فرمود کہ در عمدۃ خواجہ جنید می نویسد کہ درویش احرام ست در جملۂ مذہب فقر کہ بہ اہل دنیا بیامیزد وبا ملوک وسلاطین آمد وشد کند انگاہ ہمدرین محل فرمود کہ در حدائق ایراد افتادہ ست کہ وقتے بادشاہ عراق سہ سال زحمت داشت خواجہ شہاب تستری را طلب کرد بجہت استعانت چون ایشان بیامدند دست مبارک بر روی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صالح ایشان حق تعالی اورا شفا داد خواجہ بازگشت بکفارت آن یک ساعت کہ بر بادشاہ رفتہ بود ہفت سال از خلق عزلت گرفت واین سخن ہم بگفت کہ مشائخ طریقت درین باب فرمودہ اند کہ صحبۃ الاغنیاء للفقراء سم قاتل پس حاصل این سخن آنست کہ ہرچند از مردمان توانگر پرہیز کنند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت دنیا در دل ایشان استوار شدہ ست ہر آئینہ صحبت ایشان پایان ... زیرا کہ مذہب فقر وتقرب وطریقت آنست کہ ذرہ دوستی دنیا واہل دنیا در دل درویش نماند وقبول ورد خلق در دل درویش برابر شود بعد ازان سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک راند کہ درویش باید در ذکر چنان فرو شود کہ ہر تار موی کہ بر تن او باشد ہمہ زبان گردد چنانچہ در کتاب اسرار العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ وقتی

خواجه ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه از جمله مویهای اندام مبارک ایشان طریق آبجوی خون روان شد و می آرند که یکی از اهلِ بیت کاسهٔ چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون آن کاسه پر شد وآن را بیا شامید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد که اصل درین راه حضور دل ست وحضورِ دل حاصل نشود تا از لقمهٔ حرام نه پرهیزد و اجتناب از اهل دنیا ننماید زیراکه مشائخ طبقات گفته اند کسیکه از لقمهٔ حرام و از مجلس ملوک و اهلِ دنیا دور نباشد او را گلیم پوشیدن رخصت نیست زیراکه گلیم صوف پوشیدن از انبیا ست صلوات الله علیهم اجمعین و این لباس از جملهٔ ابدال واوتاد ست وزهاد وقدر گلیم کسی داند مگر موسیٰ کلیم الله و آدم صفی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان همدرین محل فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز که وقتی بخدمت خواجه مودود چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمتِ ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودمی گاهی ندیدم که قدمِ مبارکِ ایشان بر درِ هیچ بادشاهی وملوکی رفته باشد جز در نمازِ جمعه بعد ازان هم از ایشان شنیدم که چون درویشی بر بادشاه و ملوک برود پس گلیم از وی باید ستد و هرچه بردی از اسباب درویشی بود بستانند و او را اجازت ندهند که از درویشی خود را بدر کند و اگر بیرون نرود جامه و گلیم او را در آتش بسوزند زیراکه چون درویش درمیانِ اهلِ دنیا برود و بایشان آمیزش کند پس بدانند که درویش نیست مدعی کذاب ست زیراکه بعضے از اهلِ طریقت و مشائخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را مهمی و یا حاجتی پیش آمدی گلیم صوف را پوشیدی و زنجیر در گردن کردی وآن را در مناجات شفیع آوردندی حضرت حق تعالی آن مهم را باجابت رسانیدی بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و فرمود هرکه جامهٔ پشمین بپوشد وی را نشاید که لقمهٔ چرب و شیرین بخورد و با اهلِ دنیا بیامیزد و چون چنین نکند در لباس اولیا و سلوک خیانت کرده باشد بعد ازان همدرین محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه بردرگاه بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را بیاوردند خواجه لباس گلیم از وی بستد و بسوخت و بچشمِ غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیاء و عارفان را میانِ مردمانِ خبیث میگردانی و مینمائی و میخواهی که همین جامه پوشیده پیش حضرتِ الٰهی بیائی بعد ازان همدرین محل فرمود که می آرند امام مالک رحمة الله علیه سه پیراهن پوشیدی چون وقتِ نماز در آمدی هر دو پیراهن بکشیدی و با پیراهن میانه نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیراهن ظاهر نظر خلق بوجه ریا و رسم افتاده ست و در پیراهن باطن بوی حرص و حسد و غل و غش رسیده ست و پیراهن میانه ازین هر دو شک فارغ ست پس بدین اولی تر که نماز گزارم همدرین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت متقدمان چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند همچنان بود که وقت نماز در آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق دعاگوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک *

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة سعادت پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس دبیر و شیخ نجم الدین نیز بخدمت نشسته حکایت در شب معراج و فضیلت آن افتاده بود بر لفظ مبارک راند که بزرگ شبی ست شب بست و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در شب بست و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که او را شب معراج بود و سعادت معراج دریابد و ثواب او در نامهٔ اعمال او بنویسند انگاه هم درین محل فرمود که وقتی دعاگوئی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آمدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتم که در کنار دجله غاری ست همانجا میباشد چون بخدمت آن درویش رسیدم او را در نماز یافتم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین آوردم اشارت کرد بنشین نشستم اما چون هیبت و عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا می آئی گفتم از اجودهن آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ این سخن فرمود در روی بر زمین آوردم بعد از آن حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امروز پنجاه سال باشد که درین غار مسکن دارم خورش من خار و خاشاک ست و من از بندگان خواجه جنید بغدادی هستم قدس الله سره العزیز بست و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گذشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال ست نمیدانم که شب چگونه ست و پهلوی من بر زمین نیامده اما شبی که گذشت هم بر مصلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملک والملکوت آوازی آمد که از آن روز باز که ایشان آفریده شده اند چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین ست بعد از آنجا روح مرا گذرانیدند و در آسمان دوم بردند همچنین در هر آسمانی که بردند عجائبات قدرت خدای تعالی عز و جل را تماشا میدیدم که در وصف نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم در زیر عرش آنجا آوازی بر آمد که بالیست بایستادم جمله انبیا و اولیا حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده ست و سر فرو افگنده و هیچ نمیگوید چنانکه آواز بر آمد که ای فلان گفتم لبیک ای بار خدایا فرمان شد نیکو آمدی و انچه حق عبادت ست بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو همین ست که جائی تو در علیین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر برکن سر برکردم گفتم

ازین بالاتر روم آواز برآمد که ای فلان ازین بالا نتوان رفت معراجِ تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر کنی مقامِ تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل تر هستند ایشان را تا حجاب عظمت ست چون این آواز شنیدم نزدیک جدّ خود خواجه جنید آمدم و سر خود را در زیر قدم آوردم دیدم که سرِ خود فرو داشته پرسیدم که یا جد شما چرا سر فرو افگنده اید فرمود که آن زمان که ترا انجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که برخلافِ ما بوده باشی و یاد در بندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمنده گردم او گویند که نبسهٔ جنید برخلاف بود همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتم پس ای فرید هر کس که در کار خدای ست خدای عزوجل در کار اوست درین صورت مرد میباید که در کار کردن مرتبهٔ خود را پیش برد انگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته امید آنست که او را این سعادت روزی کند این دعاگوی ملازمِ خدمتِ ایشان بودم و ایشان بعد از نماز خفتن نماز معکوس میکردی و پیوسته پای خود لبسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود صد بار صلوة گوید بعد ازان سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواهد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد ازان فرمود که از شیخ معین الدین سنجری قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت ست هر که این شب را زنده دارد امید ست که از رحمت خدایتعالی بی نصیب نماند بعد ازان فرمود که در خبر ست از رسول الله صلے الله علیه وسلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب با طبقهای پر از نور فرو می آیند و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد و از معاصی دور بود فرمان رب العزة ذوالجلال چنان میشود که بر سرهای ایشان این طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و فرمود که چرا باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کنند و در کار خدای عزوجل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فوائد بود که شیخ بدرالدین غزنوی با شش نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید سخن در سماع افتاد هر کسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود که سماع راحتِ دلهاست و جنبشِ اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند هم درین میان شیخ الاسلام فرمود آری رسم آشنایان همین ست که چون نام آشنا شنوند آشنائی نمایند بعد ازان شیخ بدرالدین غزنوی عرضداشت کرد که بیهوشی اهل سماع از کجاست شیخ الاسلام فرمود ازان روز که ایشان ندائی الست بربکم شنیده اند و بیهوش شده اند آن بیهوشی تا هنوز در ایشان مرکب ست پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بیهوشی در ایشان اثر میکند و بیهوش میگردانند انگاه شمس دبیر روی بر زمین آورد و عرضداشت کرد آن روز که ندائی الست بربکم در آمد ارواح جمله یکی بودند فرمودند که آری چون همه بلی گفته بودند و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله می نویسد که چون حضرت حق ندائی الست بربکم درداد جمله ارواح بایک بودند
بمجرد شنیدنِ ندا الست بربکم چهار صف شدند صف اوّل بدل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار ما
و در زمان سجده کردند و آن صف انبیاء و اولیاء و صدیقان و صالحان بودند اما صف دوم بدل گفتند بلی اما
و بزبان نگفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر مسلمان می شوند و این صف آن طائفه که اول
از شکم هندو پیدا می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولتِ ایمان روزی میکند اما صف سوم بزبان
گفتند بلی و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل کراهت آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان پیدا شدند و
آخر عیاذا بالله منها کافر میرند اما صف چهارم بلی بزبان گفتند نه از دل و نه سجده کردند آن طائفه اند که اول و
آخر از شرفِ اقرار و بیگانه ماندند بعد از آن شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که در
سماع بیهوش میگردند ایشان هم ابتدا از ندا الست بربکم شنیده بودند که بیهوش شدند پس این همان
بیهوشی ست که تا غایت روز در ایشان مرکب ست همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و
ذوق و بیهوشی پیدا می آید و آن همه از معرفت ست یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان
نباشد اگر کسے هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیابد زیرا که چون نداند که آن طاعت برای که
میکند و مقصود از ین طاعت همین ست که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشائخ طبقات گفته اند زیرا که
در کلام مجید فرمان می شود ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و درین آیه امام زاهدی نویسد رحمة الله که
نیافریدم آدمی و پری را مگر از بهر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که لیعبدون ای لیعرفون مقصود ازین
شناخت دوست ست تا اول او را نشناسی ذوقِ طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی به بین که چون شخصی
بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایانِ او آشنائی میکند
آشنا نمیگردد پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت ست تا آنکه خدای عزوجل را نشناسی تا با اولیاء او و انبیاء او
یعنی تا در پلهٔ ایشان نه بندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد از آن شیخ الاسلام
ذکره الله بالخیر فرمود که مقصود ندا الست بربکم همین شناختِ دوست ست یعنی تا خدای را نشناسی ذوقِ
طاعت نیابی بعد از آن محمد شاه نام گوئنده بود که او پیش اوحد کرمانی سرود گفته است آن روز با یاران خود
بیامد روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیهما
حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص
شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی نماز ادا میکردند و باز در سماع می شدند
بعد هفتم روز هشیار شدند و غزل اینکه گویندگان که میگفتند ؎ ملامت کردن اندر عاشقی راست ؛

ملامت گے کند آنکس کہ بیناست ✤ نہ ہر تر دامنی را عشق زیبد ✤ نشان عاشقی از دور پیداست ✤
نظامی تا توانی پارسا باش ✤ کہ نور پارسائی شمع دلہاست ✤ بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود کہ
اہل سماع طائفہ اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردند اگر صد ہزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان بزنند
ذرہ ازان خبر نباشد انگاہ فرمود آنزمان کہ مردم در عالم تحیر وہ در ہوای دوست متحیر بباشند آن قوم اورا
از ہیچ آئندہ خبر نمی باشد پس اگر ہزار ملک دران ساعت در گوش او در آیند و بگوش دیگر بیرون روند
اورا خبر نباشد انگاہ دو درویشان بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند کہ ما مسافرانیم میخواہیم جای دیگر روان
شویم خرج نداریم شیخ الاسلام بر فور خستہ خرما پیش داشت درویشان را داد کہ بروید چون بیرون
آمدند ہمہ درویش بیکدیگر گفتند کہ خستہ خرما را چہ کنیم کہ این درویش داد خواستند کہ بیرون اندازند چون
نظر درست کردند تمام خستہ خرما زرگشتہ بود اقرار کردند و بازگشتند خواجہ درین فوائد بود کہ بانگ
نماز در آمد خواجہ مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد للہ علی ذالک ✤
بتاریخ بست و نہم روز پنجشنبہ شعبان سنہ خمس و خمسین ستمائۃ دولت قدمبوس حاصل شد
شیخ جمال الدین ہانسوی بخدمت حاضر بود سخن در راندن مقراض افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ
در سیر العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ چون مسلمانی خواہد کہ در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
شب را زندہ دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب را زندہ داشتن نتواند در روز
پنجشنبہ وقت چاشت گاہ و یا در روز دوشنبہ عزیزان و صالحان جمع کند و سجادہ بیندازد و مستقبل قبلہ
بنشیند بعد ازان دو رکعت استخارہ بگزارد پس انگاہ مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکہ بخواند و بروی بدمد
و پیش از آنکہ آیات قوارع خواندہ باشد مرید را بگوید کہ استغفار گوید پس انگاہ مستقبل قبلہ بنشاند
بعد ازان مقراض در دست گیرد و تکبیر گوید بہ آواز بلند سطر در وقت راندن مقراض میان اہل سلوک
اختلاف ہست بعضی گفتہ اند کہ وقت تکبیر گفتن روی در نفس امارہ شمردہ گیرد و قصد نماید کہ بہ حرب بیرون
می آیند و غزا خواندہ بہ نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمدہ ہست ہمان دستور تکبیر بگوید
تا فرشتگان بمدد در آیند و آنانکہ میگویند راست و درست ست و کلمۂ لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
بر زبان براند و بار دیگر وسوسہ نکند چون از تکبیر سہ بار فارغ شود یکبار کلمۂ توحید بگوید و بست و یکبار
صلوات گوید و بست و یکبار استغفار گوید چون فارغ شود مقراض بر سر مرید راندن گیرد اول یک موی
از ناصیہ او بستاند بعد ازان بگوید ملکا بادشاہا بندہ گریختہ از حضرت تو بودہ ہست اما میطلبد در بندگی تو در آید و چون بندگان در حلقۂ عبودیت
گوش ہر چہ این زمان از تغیر تو باشد آن ہمہ عبرت او گرد و بعد ازان یک موی دیگر از ناصیہ راست او بستاند و یک موی از ناصیہ چپ ازین ہمہ

امور سیکه کنند وبعضی گفته اند که یک معنی از ناصیه او بستاند زیاده نگیرد در قول صحیح آنست که حسن بصری رحمة الله علیه روایت
کرده است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که همچنین رعایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیرا که
خلیفه اهل صفه اوست واین حدیث در باب اوست انا مدینة العلم وعلی بابها بعد ازان دعاگوی عرضداشت
کرد که مقراض راندن از کی آمده است فرمود از مهتر ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه وعلی نبینا مقری و
تلقین راندن از جبرئیل علیه السلام بعد ازان هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی وحسن بصری رحمة الله
علیهما نشسته بودند مردی بیامد وگفت من مرید فلانم گفتند نشان بازگوی که پیر ترا چه فرموده است
گفت پیر من مقراض رانده وهیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو مضل مضال ازین اشارت همچنین
روشن می شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد
وفرمود که شیخ را این مقدار قوت بباید که چون کسی به نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت وقوت
ذات خود زنگار سینه او را صیقل دهد تا هیچ کدورتی در سینه او نماند وچنان روشن کند که چون آئینه واگر خود
چنین نباشد او را نشاید که مرید گیرد چون خود اینچنین نیست بیچاره گمراه را چه ارشاد کند انگاه بر لفظ مبارک
راند چون مردم خواهند که خود را بارادت شیخی ویا صاحب ولایتی ده آرند بباید که حرکات وسکنات
نفوس ثلثه او نظر کند وتامل نماید که این بخفیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی وما ابرئ نفسی ان
النفس لامارة بالسوء بعد ازان در نفس لوامه او نظر کند که این بخفیه مبتلای لوامه است قال الله تعالی
فلا اقسم بالنفس اللوامة بعد ازان نظر بر نفس مطمئنه کند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة بعد ازان نظر در اوصاف قلوب سلیمه او کند که وی قلب سلیمه دارد باز چون این
جمله را که گفتم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد ازان دست دهد وبشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی
بطریق سنت اهل سلوک مشائخ مقراض راندن وگرفتن نداند هم او گمراه شود وهم این بیچاره که در ارادت
او در آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرده فرمود این حکایت آن روز بشر حافی تائب شد
خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد وبر دست ایشان تائب شد وچنانچه رسم
مقراض وخرقه بود او را بیاموخت بعد ازان خواجه بشر حافی بازگشت وتا آن زمان که بزیست نعلین چوبین در پای
نکرد سوال کردند که خواجه چرا نعلین نمی پوشی فرمود چه مجال باشد که بر بساط بادشاهان نعلین بپوشم یکی این سبب
این است که نمی پوشم دوم آنکه در آن روز که با خدای عز وجل آشتی کردم پای برهنه بودم اکنون شرم می آید
نعلین چگونه پوشم بعد ازان بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند که هر کرا از مریدان شیخ بر قانون
مذهب وسنت وجماعت نه بندند وحکایت او موافق کتاب الله وسنت رسول الله تعالی نباشد او بمعنی اهران است

زیراکہ دود از آتش خبر میدہد و مرید از پیر خود ولہذا بیشترین مریدان در ضلالت مبتلا شوند از ینجاست کہ پیر کامل ندا شستہ اند آنجا کار بحسن ارادت ست و کمالیت زیراکہ مقراض ستری ست از اسرار الٰہی وہیچ کس بدین سر مطلع نیست اگرچہ بعضے گفتہ اندکہ مقراض قطع علائق ست میان بندہ و مولی پس مقراض اینچنین کاری دارد اندازہ برکسی نباشد کہ دست گیر پس معلوم شد کہ درین راہ بے مجاہدہ و مشقت اثر قبول نباشد بعد ازان فرمود کہ دلِ مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الٰہی اما خلق از اصلاحِ دل غافل اند لاجرم در ضلالت و گمراہی می افتند کما جاء اصل السلوک فی القلوب لقولہ علیہ السلام قلب المؤمن عرش اللہ تعالےٰ بعد ازان فرمود ودہ ویستی کہ ہنوز در ہفتاد حجاب بود ذرہ دران روشنی راہ نیافتہ باشد و خواہد کہ مرید کند و خبر از راندن مقراض و خرقہ نداشتہ باشد چنانچہ خود گمراہ ست آن بیچارہ را نیز گمراہ کند و در ضلالت اندازد پس درویش عالم بباید و صاحب قوت تا راندن مقراض و دادن خرقہ ہیچ خلافی میان سنت و جماعت نرود آنگاہ بدانکہ پیر و مرید ہر دو گمراہ ہستند بعد ازان فرمود کہ خواجہ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ در دلیل الشافی مینویسد کہ ہرکرا از خلق عزلت نداوہ اند پندار کہ از عزلت حق دور گرداند زیراکہ اختلاط خلق و اہل آن فقیر را از زبان خالی نیست و مرروندہ و جویندہ مولی را باز میدارد چنانچہ در رسالہ سلوک نوشتہ دیدہ ام از خواجہ بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ العزیز کہ سالک این مسلک را میباید کہ بی حاجت از خانہ بیرون نیاید و بامردمان فاش ننشیند مگر بہ مجلسِ عالم و با وجود آن سخن بے حاجت نگوید آنگاہ تا ثیر بندگی خود بہ بیند تا چہ روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ چون پیر مقراض بر سر مرید براند اول بگوید تا او در حال غسل کند و چیزے شیرینی بدست خود در دہن او بکند تا بدین نیت سہ بار خود بگوید بحضرتِ الوہیت کہ الٰہی بندہ خود را بذوقِ طلبِ راہِ خویش شیرین گردان بعد ازان اگر نشستہ خلوت ست خلوت فرماید و اگر نہ سکوت و ارادت تلقین نماید بعد ازان فرمود کہ در اسرار العارفین نبشتہ دیدہ ام کہ خلوت چہل روز ست و بعضے گفتہ اند کہ ہفتاد روز و بعضی نود و نہ روز اما قول معتبر این ست کہ شیخ عبداللہ تستری گفتہ لیکن در طبقۂ جنیدیہ دوازدہ سال ست و نزدیک طبقۂ بصریہ بست سال اما بر قول اکبر اہل سلوک تعین ست مقصود آنکہ ریاضت مغلوب کردن نفس امارہ است و عزلت چہ پس کردن تنگ نفس ست اما سلامتی را نگرد اما سلوک در مذہب مشائخ طبقات مراقبہ ہست کہ در خلوت بجز مراقبہ دیگر اختیار نکند چون خواہد کہ در عزلت و خلوت نشیند جامۂ صبر خود بپوشد تا از برکت آن جامۂ او را روشنائی حاصل گردد زیراکہ خرقہ دادن ہمین ست و بعض از مشائخ طبقات گفتہ اند چنانچہ خواجہ فضیل عیاض و خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہما نوشتہ اندکہ اول پیر را می باید طاقین خود بر سر مرید نہد بعد ازان تلقین ذکر نماید

ومیگویند که سه ذکرست اوّل لا اله الا الله دوّم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سوّم یا حی یا قیوم اگرچنانچه ذکر اول اختیار کند نه بار بگوید لا اله الا الله هم بار بگوید محمد رسول الله و بست ویکبار کلمه سبحان الله بعدازان سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گوید که اهل او نیز از استماع آن حظی بگیرند و بهرهٔ برند و چنان نگوید که همسایگان بشنوند بعدازان فرمود که در طبقهٔ جنیدیه دوازده بارست و نزدیک ما نیز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید که هرتار موئی که بر تن اوست زبان گردد و هم درین محل بر لفظ مبارک راند که یحیٰی پیغمبر در وقت ذکر گفتن چنان بیهوش شدی که روی بصحرا نهادی و از غلبات شوق باواز بلند گفتی که ای منزه از مکان خود عنایت کن که دلم پرشد از اندیشهٔ ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو نباشد در آن زمان بمیرم بعدازان فرمود شیخ الاسلام خواجه یوسف چشتی قدس الله سره العزیز در شرح الاسرار نوشته است که ذوالنون مصری رحمة الله علیه فرموده که شیخ و مرید همچو دایه است و طفل و هرگاه بچه بدخوئی کند واو را بچیزے دیگر مشغول کند تا کودک خوشدل شود و انس گیرد پس همچنین پیر مرید را گاہے ذکر فرماید وگاهی قرآن خواندن ارشاد نماید تا بدیگر چیز قرار نگیرد بعدازان فرمود که این قدر هم بگوید که با اهل دنیا بسیار ننیامیزد و با ایشان صحبت نکند که صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد هم درین محل فرمود که هیچ چیز درویش را زیان کارتر از صحبت توانگران نیست چون درویش عزلت گیرد کار دین و دنیاوی ساخته گردد بعدازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که همه حال پیر و مرید همچنین میباید که بالا شرح داده شده است آمدیم برسر مدعا اگر کسے را شیخے کامل نباشد کتاب اهل سلوک را پیش خود دارد و متابعت آن نماید تا مبتلا به ارادت و مقراض هم رسد انگاه فرمود شیخ را واجب ست که مرید را وصیت کند تا از صحبت ملوک و اهل دنیا کسان را که سگ دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و سخن زیاده نگوید و قدم خود نے حاجت دیگر جائی نبرد که در آنجا و در ان راه اصل از دنیا بازبودن ست که حب الدنیا راس کل خطیئة بعدازان هم درین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که اصحاب طریقت گفته اند چون دانشمندے هر روز بطلب دنیا بگردد پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در کوچه و بازار رود اقامت سلوک و سجاده کند بعدازان بر لفظ مبارک راند که ابوبکر شبلی رحمة الله علیه فرمود که علامت روندگان راه قبول آنست و بهر طریق که باشد شب جمعه را اقامت کند در ذکر یا در تلاوت یا در نماز اما فاضل ترین آنست که نماز بگزارد وصفت معراج همین ست که الصلوة معراج المومنین واقع شده بعدازان فرمود که اهل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت ست و ثمرهٔ ارادت غرضکه بنده خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و ملوک و هوائے نفس دور دارد و صحبت صالحان اختیار کند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم

صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ یازدہم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنماز مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک راند که در وقتی از غزنین مسافر بودم درویشان را دیدم از حد مشغول بودند شب همانجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضی نزدیک شهر بود انجا رفتم تا تجدید وضو کنم درویشی را دریافتم از حد ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مرا مدت ست که زحمت عارضهٔ شکم دارم ازان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن درویش بودم چون شب در آمدی زحمت او قوی تر می شدی معلوم شد که هر شب این درویش را صد و بست رکعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضائی حاجت برفتی در آمدی و غسل کردی و دوگانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کرت در آب رفت و غسل بکرد و دوگانه نماز بگزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر بار چون در آب در آمد جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس ازان قاعده برنگشت و تا آنرا سر انجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی و دردی می شود پس بداند که وی را از گناه پاک سازد و دلیل خیریت اوست بعد ازان فرمود که روزی بخدمت شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد و سلام کرد و گفت یا امام من مالے دارم امروز مدتے ست که در آن مال مانقصان پدید آمده ست و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره العزیز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پذیرد قصورے در زکوة پدید آمده باشد و در نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه همدرین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا فقرا را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که اے کاشکی که در دنیا ما فقیر حال بودیم و طائفه مریض را چندان ثواب دهند که همه خلق آرزو کنند کاشکی ما نیز در دنیا رنجور حال بشدیم تا به این مراتب میرسیدیم بعد ازان فرمود که مردم را میباید که در کردگار خود برآید و بداند همه دردی و محنتی که میرسد از کجاست زیرا چه طبیب نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر لفظ مبارک راند ؎ اے بسا در دکان ترا داروست + اے بسا شیر کان ترا آهوست + بعد ازان سخن درین باب افتاده بود که بهیابد بهمه حال عقیدهٔ درباب درویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان اینکس در حمایت حق بود بعد ازان همدرین محل بر لفظ مبارک راند که شیر خان والی اوچه و ملتان بود در حق دعاگوی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید بارها در حق او این بیت گفته میشد ؎ فهوس که از حال منت نیست خبر + انگه خبرت شود که فهوس خوری +

بعد از چند روز همان سال کفار دران دیار رسیدند تمام نهیب کردند و بردند آنگاه همدرین محل فرمود که روزی
بطرف سیوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم رحمة الله علیه مرا درکنار گرفت و فرمود زهی
سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانهٔ او نشسته بودم همچنان ده فقیر درویش صاحب نعمت بیامدند
و یکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد ازان تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت ست
کرامتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنمایید که بیش قدم درویشانند شیخ اوحد کرمانی نیز روی سوی
درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما را وقتی از اوقات تصدیع میدهد اگر
از میدان امروز سلامت باز آمد عجب بود همین که خواجه اوحد کرمانی این لفظ بر زبان مبارک راند آینده
بیامد و خبر گفت که همین زمان بادشاه این شهر گوی در میدان میباخت از اسپ خطا کرد گردن مهرهٔ او
بشکست و برجا بمرد آنگاه درویشان روی سوی دعاگوی کردند که شما نیز بنمایید دعاگوی سر در مراقبه کرد
بعد از زمانی سر برآوردم و گفتم چشم پیش کنید درویشان سر در پیش کردند خود او مرا در خانه کعبه استاده
دیدند زمانی همدران مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی ست بعد ازان دعاگوی
و شیخ اوحد کرمانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنمایید تا تماشا کنیم همین که این سخن
گفتیم درویشان سر در خرقه کردند ناپیدا شدند خرقها خالی افتاده ماند آنگاه شیخ الاسلام روی سوی
دعاگوی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خدا ست خدا در کار او ست یعنی هر که در خدمت
حق تعالی تقصیر نکند و آنچه رضای دوست باشد آن بکند و بر نفس کارزار چون غازیان بکند بعد
ازان هرچه رضای آنکس باشد حق جل و علا هرچه پیش او موجود دارد بعد ازان فرمود که وقتی جانب
بدخشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه عبد الواحد نبسهٔ شیخ ذوالنون مصری قدس الله
سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ
زار و نزار گشته یک پای او درون غار ست و پای دوم بیرون و خود بر یک پای نهاده استاده و آن پا
بریده در عالم تحیر استاده و چشم در هوا ماند نزدیک او تدم سلام کردم روسوی من کرد و گفت بایست
شما نرو و استاده بودم من التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمد گفت ای فرید نزدیک من میای که
سوخته گردی و دور مرو که مهجور گردی اما بشنو حال ماجرای ما امروز هفتاد سال ست که درین غار استاده
بودم روزی را دیدم که میگذشت خاطر من میل کرد خواستم که بیرون آیم هاتف غیب آواز داد که ای
مدعی عهد این بود که بغیر ما آویزش بکنی کار دگر موجود بود این پای را ازان بریده بیرون انداختم زیرا چه
به هوا تها بعضی بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال ست کم با متن واحا این هفتاد سال عمر که اینچنین در عالم تحیر

مانده ام ومی ترسم که فردای قیامت این روی چگونه خواهم نمود درین حال شرمنده ام آنگاه ملک المشائخ فرمود که شب همانجا کردم دیدم که بوقت افطار شیر و قدری در و خرما در طبق کرده پیش آن بزرگ آورده و بنهادند شمار کردم ده عدد خرما بود فرمود ای فرید هر روز پنج خرما وظیفه من بود امروز ده عدد آمده ست پنج خرما ازان تست بیا شیر بستان و افطار کن چون آن بزرگ شیر و خرما پیش نهاد دعا گوی روی بر زمین آورد و باز گشت و آن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدخشان با کوکبه پادشاهی خود بیامد روی بر زمین نهاده بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمده خلیفه گفت در سیوستان والی مفسد مال بمیند به اجازت میطلبم که برو بیارم تبسم کرد چوبی پیش داشت بر فور آن چوب بر دست گرفت و جانب سیوستان بینداخت گفت بزدم والی سیوستان را چون خلیفه اینچنین دید باز گشت چند روزی نگذشته بود که کسان او مالهای فراوان آوردند و حکایت کردند والی سیوستان دربار عام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد بر زمین افتاد و بمرد این آواز برآمد که شیخ عبد الواحد بابه بدخشان ست این دست دست او بود که این را بکشت بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت ایشان بودم آخر رخصت این دعا گوی از نزل داشتند آنگاه به اجازت آن بزرگوار باز گشتم و شیخ الاسلام بنماز گزاردن مشغول شد ⁂

بتاریخ سیزدهم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه دولت قدمبوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ ابو الغیث یمنی افتاده بود و شیخ سعد الدین حمویه بر لفظ مبارک راند که شیخ ابو الغیث یمنی قدس الله سره العزیز از حد بزرگ بود و شیخ یوسف الحسنی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ عثمان هارونی قدس الله اسرارهم او را دریافته بود و بزرگان دیگر را نیز بعد ازان فرمود که در یمن ملاعین مغل نازل شدند یمن را گرد گرفتند خواجه ابو الغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد عرضه داشت کرد از حال آمدن مغل برفور خواجه ابو الغیث چوبکی خرد پیش داشت بر دست خلیفه داد خواجه ابو الغیث گفت که چون شب درآید این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب درآمد بحکم اشارت خواجه همچنان کرد هزاهز میان لشکر کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر هزیمت یافتند بود که کفار را بجهنم رسانید چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز نگشت بعد ازان هم درین محل حکایت کرد که شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره در ملتان بودیم و آن روز قباچه والی ملتان بود بیامد و عرضداشت کرد که مغل نزدیک شهر رسیده است چه میفرمایند شیخ قطب الدین تیری داشت او را داد که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواجه همچنان کرد

یک نفر مغل نمانده بود همه رو بگریز نهادند بعد از ان همدرین محل فرمودند که در مین امساک باران شده بود
خلق در قحط هلاک شدند کشتها خشک میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفه مین باجمله خلائق بر شیخ ابو الغیث
رجوع بردند و گفتند که دعائی باران بخواهند فرمودند فردا جمله بنمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم
اشارت شیخ خلق بنمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث بیامد و بالای منبر برفت حمد و ثنای خداوند و درود بر
مصطفے صلے الله علیه وسلم بگفت بعد ازان سوی آسمان روی کرد و گفت الهی اگر طاعت من بحضرت تو
قبول ست باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه بر آمده بود که باران رسید چندان ببارید که
پنج شبانروز آب از ان شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود
بعد ازان حکایت نقل ایشان فرمود آنروز که شیخ ابو الغیث نقل خواهد کرد نماز بامداد گزارده بود و بر مصلا
بر حکم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگزارد و سیب یارتی در خدمت ایشان
حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامه و سبوچه و خوشبو موجود آر یار بحکم اشارت غسال را
طلب کرد و همه چیز آورد بعد ازان گفت که این مقام خالی کنید تا شهسواران خدای را جای بر آید
شیخ سورهٔ یٰسٓ اغاز کرد هرگاه تا اینجا رسید که فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیئ والیه ترجعون روی باز کرد
و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشهٔ خانه آواز بر آمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت
چکاره دارند انگاه شیخ الاسلام هائی هائی بگریست و نعره بزد و بیهوش شد و چون بهوش باز آمد این
مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ٭
انگاه همدرین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسیٰ صلوات الله وسلامه علیه بسر آمد روزی
در راه میگذشت و چون هستان میخرامید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد پرسید که
تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسیٰ در شوق و اشتیاق بود دست بر آورد و طپانچه بر روی ملک الموت چنان
زد که از پیش مهتر موسیٰ علیه السلام گریخت گفت ار دیگر نیایم چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر بسجده نهاد
و گفت الهی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نگریختم مرا هلاک کردی انگاه خطاب آمد که ای ملک الموت
تا بدانی که میان محبان ما غیرے کار ندارد ما دانیم و دوست ما بعد ازان مهتر موسیٰ روز دوم نماز گزارده
مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد بعد از سلام صلوات فرستاد
سیبی از بهشت آورده بود بدست مهتر موسیٰ علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام داد همین که مهتر موسیٰ آن سیب را
بوی کرد بوے دوست از سیب در دماغ او برفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد
بگریست چنانچه در همهٔ حاضران گریه اثر کرد و نعرهٔ از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بیهوش شد این مثنوے

بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدہند + کانجا ملک الموت نگنجد ہرگز + آنگاه ہمدرین
محل فرمود که بزرگے از مشائخ کبار وقتی با جمیع صحاب خود بر سر روضۂ مہتر موسیٰ صلوۃ اللہ وسلامہ علی نبینا و
علیہ رسید از روضۂ مہتر موسیٰ آواز بر آمد رب ارنی انظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده
بودی همچنین بود اگر مرده همچنان ست وچون خواہد خواست همچنان خواہد خواست آنگاه فرمود چون فردا قیامت
شود مہتر موسیٰ علیہ السلام دست در کنگرۂ عرش زند و فریاد کند رب ارنی انظر الیک اگر او را در آن حال
فرشتگان نگیرند جملہ قیامت از بسیاری اشتیاق برہم زند بعد ازان شیخ الاسلام روی سوے من کرد که
طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در ہر حال مستغرق شده دریاد او باشد و ہر روزی و ہر ساعتے و
ہر لحظہ و ہر لمحہ عشق او باید که زیادت شود تا ازان طائفہ گردد که پیش ازین بود آنگاه بارہا در غلبات
شوق این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدہند + کانجا ملک الموت
نگنجد ہرگز + بعد ازان ہمدرین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق
بود چون عمر وے سپری شد ملک الموت از شرق تا غرب گشت ہیچ جا آن جوان را نیافت باز در مقام
خود آمده سر بسجده نہاد و مناجات کرد که خداوندا آن جوان را نمی یابم که نام او از تختہ پاک شده ست فرمان
آمد که در فلان خرابہ ست بجو چون ملک الموت باز آمد در ان خرابہ تفحص کرد و نیافت باز بازگشت در مقام خود
آمد فرمان خدایتعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را ببینی و دریابی
اما آنجاکه دوستان اند ایشان در یاد ما بر نام و ہوای ما چنان جان بدہند که خبر نداری بعد ازان شیخ
الاسلام قدس اللہ سره العزیز چشم پر آب کرد و ہائی ہای بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند
؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدہند + کانجا ملک الموت نگنجد ہرگز + بعد ازان ہمدرین محل
فرمود که ازان وقت که برادرم شیخ بہاؤ الدین زکریا قدس اللہ سره العزیز نقل خواہد کرد پسر بزرگوار
ایشان صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بر دست او داد و گفت این مکتوب باز
نکنی فرمان ست که بدست شیخ صدر الدین بدہ تا او بدست شیخ بہاؤ الدین زکریا رساند تا او بخواند
شیخ صدر الدین بعنوان نام بخواند ہای ہای بگریست و گفت دانم که طلب دوست نیامد مگر ملک الموت
که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرانمی روید فرموده مرا فرمان ست که بدست شما بدہم خدمت
شیخ را شما بدہید ہمین که شیخ صدر الدین نامہ بیاورد شیخ بہاؤ الدین مشغول بود چون فارغ شد روے
بر زمین آورد و این مکتوب بر دست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعہ مشرف
گشت فرمود دور شوید آنگاه سر بسجده نہاد و جان بداد و آواز دران نعره بر آمد که شیخ بہاؤ الدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز نعره بزد و بیهوش شد و در بیهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد
روزی باشد که ما نیز چنین شوم و بدوست رسم و این بیت میخواند ﮯ درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + انگاه درین محل حکایت شیخ سعد الدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود بمسجدی
رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و زحمتی
دارد پیش من آرید بحکم اشارت شیخ جمله بیماران را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرود می آورد
حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه بازگشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب بادی
بودند انجا دست بر ایشان فرود آورد بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را نیز صحت شد
بعد ازان شیخ سعد الدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدران روز که شیخ نقل خواهد کرد با
جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سورة البقره آغاز نمود تا اشراق ختم قرآن کرد و در سجده
افتاد و جان بداد آواز برآمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد ازان
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند ﮯ درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه
رسم بودی جائی که نماز گزاردی همانجا در خواب شدی تا ثلث شب بگذشتی انگاه برخاستی امام و مؤذن
حاضر بودندی نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عمر او همچنین بگذشت بعد ازان همدرین محل فرمود که
مردی در بخارا شبی در خواب دید که مشعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
بزرگی آمد و خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد همدرین محل فرمود که
شیخ سیف الدین باخرزی نیز پیر خود را در خواب دید که ایشان میگویند که اشتیاق بسیار شد دران هفته
تذکیر متواتر گفت دران تذکیر ذکر فراق بود و وداع خلق همه حیران که چه میگویند سخن وداع و فراق میگویند
انگاه تسبیح تمام آورد روی سوی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من مرا در خواب میخواند
من میروم خیر باد این بود که گفتم فرود آمد در خانه رفت همان شب که نقل خواست کرد جمله اصحاب دیدند
و مشعل همی سوختند شیخ سیف الدین در فراق [illegible] بزرگی معروف بود [illegible]
گرفته بیامد روی بر زمین آورد و آن سیب [illegible] جان بتسلیم شد
همان بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند ﮯ
درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان شیخ الاسلام
و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا اسحاق را فرمان داد که این مثنوی بگویید تا رقص کنیم [illegible] شیخ را

وقتی پیدا شده بود که تا سه شبانه روز از خود بیخود میشوند بعد ازان در عالم صحو افتاد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور سنه الیه دولت پای بوس میسر شد چند نفر درویش از خدمت شیخ بهاؤالدین زکریا قدس الله سره العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر بر گردن زند بران راضی باشی و دم نزنی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که اینچنین بود او درویش ست همدرین سخن زالی خراشیده چشم گریان و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر بیا چون آن زال بیامد شیخ الاسلام آهسته ازو پرسید که کیف حالک زال گفت ای بزرگوار امروز بست سال ست که فرزندی از من جدا شده نمیدانم در حیات ست و یا در ممات خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز سر در مراقبه کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر بر آورد روی سوی آن زال کرد و گفت پسر تو بیامد زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و باز گشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسر پیش او بیامد و ستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیامد و جگر گوشه خود را بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت از اینجا هزار و پانصد کروه گفت امروز چگونه آمدی گفت بر کنار دریا استاده بودم خاطر من سوی تو کشان شد بگریستم ناگاه مردی سپید موئی خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگریی کیفیت حال باز گفتم گفت اگر من ترا برم چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود آن درویش گفت دست مرا ده و چشم پوش کن همچنان کردم خود را بدیدم که بر در خانهٔ خود استاده زال دریافت که آن شیخ الاسلام ست بر فور بیامد و سر در قدم آنحضرت آورد و باز گشت بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که سخن درین بود که اگر وردی یا طاعتی از متعبد فوت شود گو می که آن برابر مرگ ست بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگویند فلان تو نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس الله سرهما روی سوی آن مرد کرد و گفت دینه روز از تو نماز بامداد قضا شده است چون او اندیشه کرد همان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت باشد که آن خواب بتو نماید زیرا که از صاحب ورد هر چه فوت شد در محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی رضی الدین رحمة الله علیه سوره یٰسین وظیفه بود آن روز فوت شد بر اسپ سوار شده بود از اسپ خطا کرد پای مبارک ایشان بشکست آخر الامر چون گرد خود بر آمد آن روز سوره یٰسین نخوانده بود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخوانم بهیچ حال وظیفهٔ خود را ترک نداد که شومی ترکِ ورد او بهمه ساکنانِ شهر اثر کند و آن شهر را خرابی پدید آید بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی سیاحی بر دعاگوی آمده بود از حالت دمشق حکایت کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم که زیاده از بست خانه آباد نبود از خرابی آن شهر تفحص کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سنّی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان وظیفهٔ خود ترک دادند یک سال بر نیامده بود که مغلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامتِ ترکِ وردِ ایشان این شهر خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامتِ ترکِ ورد چنین باشد بعد از ان شیخ الاسلام فرمود که شیخ معین الدین سنجری را قدس الله سره العزیز رسم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازهٔ او برفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سرِ گور او بنشستی و او رادی که معتاد آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی از همسایگانِ ایشان در اجمیر نقل کرد بحکمِ قانون دنبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن کردند خلق بازگشت و خواجه بر سرِ گورِ او بماند بعد از زمانی برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر بودم دیدم که گونهٔ ایشان و مبدم متغیر شد و همان زمان برقرار خود باز ماند برخاست و استاده شد درین سخن گفت که الحمد لله بیعت نیکو چیزی ست شیخ الاسلام قطب الدین اوسی از ان حال سوال کرد فرمود از ان که این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بودم و بدیدم که فرشتگانِ عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب کنند همچنان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز پیدا شد این سخن بگفت که او از مریدانِ من ست چون خواجه عثمانؒ این سخن بگفت بفرشتگان فرمان شد بگوئید که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگرچه برخلاف ما بوده است اما چون خود را در پلهٔ این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند فرمان آمد که ای فرشتگان دست از مریدِ شیخ بدارید که او را بدو بخشیدم بعد از ان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پُر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی ست خود را در پایهٔ یکی بستن آنگاه این مثنوی از زبانِ شیخ قطب الدین یاد داشت فرمود

گر نیکم و بدم مرا از ایشان گیرند + ور بد باشم مرا بدیشان بخشند + آنگاه فرمود که وقتی مرا حالتی پیدا شد روئی سوی حاضران کرد و بر لفظ مبارک راند که اگر گویندگان باشند سماع بشنویم قضا را آن روز گویندگان حاضر نبودند مولانا بدر الدین اسحاق تمام مکتوبات و رقعات و جز آن که در خریطه داشت دست انداخت همان مکتوب که بوده است برآمد و آن را بخدمت شیخ الاسلام آورد فرمود که بالیست بخوان چنانچه مولانا بدر الدین اسحاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بندهٔ درویشان ست و از سر و دیده خاک قدمِ ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی و ذوقی پیدا شد که در وهم و فهم انگس نیامد و رباعی مکتوب این یاد کردند رباعی آن عقل کجا که از کمالِ تو رسد + وان دیده کجا که در جمالِ تو رسد +

گیرم که تو پرده بر گرفتی زجمال ✤ آن روح کجا که در جلالِ تو رسد ✤ انگاه شیخ الاسلام را یک شبا روز
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بیهوش بود بعد ازان حکایت شیخ الاسلام بختیار اوشی افتاد قدس الله سره
العزیز بر لفظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سرهما العزیز ملاقات کردند
حکایتِ سیاحی میکردند دعاگوی بخدمتِ ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قرشی مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را دریافتم
نزدیک شهر سعادت قدمبوس ایشان حاصل شد غاری بود که درآنجا بزرگے مسکن داشت چون بدو رسیدم
اورا در نماز دریافتم چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام بازداد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من متحیر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که تبا ئنی العلیم الخبیر آنکس که ترا ایمن آورد
همون خبر کرد که جلال الدین درویش می آید بعد فرو روی برزمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشستم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفاهان بودم درویشی را دریافتم پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود از
نبسگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هرکه از مسلمانان و غیره ذالک بهر آنهی که می آمد هنوز آن بزرگ را دریافتند
که همه ایشان آخر رسیدے بعد ازان گفت که من هزار و هفت صد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتے و پندی گفته اند
اما ازانجمله آخر کسی بود که مرا پند داد خواجه شمس الدین والعارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخواهی که
بخدای تعالی برسی و بدو نزدیک شوی از دنیا بیزار شو و از اهل دنیا دور ماندن درویش هم از سبب علائق
دنیا هست که سر همه خطاها همین حب دنیا هست هرکه از اهل دنیا بیزار شد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردانِ خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده از بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من یک شب همانجا بودم وقت
افطار دیدم دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان او که
بر و درین گوشه مشغول شو ثلث شب گذشته بود که می بینم مردی جامه صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یارب این چه بنده کانند که
با شیران انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر پاس ده ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند
و تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دمید من نیز برابر ایشان نماز گزاردم مرا ازین بزرگ
فرمود که این برادرم خضر است آرزوی دیدن او بود چون این سخن بگفت باز دوم مصافحه کردم بسیار شفقت بر سر
ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده بازگشتند انگاه من خواستم وداع شوم
آن بزرگوار گفت ای جلال چندان میروی برو اما باید که بندگان خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پله
ایشان بندی و در کار خدای تعالی همان نگنجی بر سر مقامی برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب دو شیر اند ما هزن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من لبستان که بسلامت خواهی گذشت
بعد از ان شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و بازگشتم چون در آن مقام رسیدم آن هر دو شیر را
دیدم که نعره زنان بر من زور آوردند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیارت او کردم و بخانهٔ خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند و دیدند
و سر بر پای من مالیدند و بازگشتند تا بسلامت بمقام خود باز آمدم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
راند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمتِ شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
کرد که در مبدء حال وقتی در شهری رسیدم و دران شهر درویشی بود و کرانهٔ آن مسجدی خراب و دران
مسجد مناره که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمتِ ایشان دعای رسیده بود آن را
هفت دعا میگفتند و دعائی بود و دوگانهٔ نماز هم آمده است هر که این دعا را بخواند و دران مسجد دوگانه بگزارد
خواجه خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نور الله مرقده فرمود که دران مسجد
رفتم و دوگانه گزاردم و بران مناره برآمدم و این دعا بخواندم و فرود آمدم ساعتی توقف کردم جائی هیچکس را
ندیدم گونه نومید بازگشتم و از مسجد بیرون آمدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
مکان ها چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دوگانه گزاردم و درین مسجد دعا که
آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او سرگردان
هیچ لست از دیدنِ او چه شود مگر تو دنیا میطلبی گفتم خیر آنگاه گفت درین شهر مردی هست که خضر بر در خانهٔ
او می آید دوازده بار رفته هست و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جامها
سبز پوشیده پیدا شد آن مرد بتعظیم تمام پیشِ او رفت و در پائی او افتاد بعد ازان آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پشمینه کرد و گفت این درویش دامی وادنی دارد یا دنیا می طلبد
آن مرد گفت نه دنیا میطلبد نه دامی وادنی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد همدرین بودیم که بانگ
نماز برآمد از هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و تکبیر گفتند یکی پیش رفت و امامت کرد و نماز بگزارد
در تراویح دوازده سیپاره بخواند در دلم گذشت که اگر بیشتر تواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد هر کسی
بطرفی رفتند من بجائی خود آمدم چون شب دیگر شد بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم
چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد در نماز مشغول شد خلق و دعاگوئی بازگشتند الحمد لله علی ذلک ✢
بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمسین و ست مائة دولتِ قدمبوس میسر شد عزیزان اهل صفه
حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود و بر لفظِ مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی ست درین ماه ابلیس لعین را بند میکنند

تا از و مسلمانان ایمن باشند و جمله درهای رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس هر آدمی یک فرشته طبقِ رحمت بر دست گرفته از آسمان فرود می آیند فرمان می شود که چون بندگانِ من روزه افطار میکنند این طبقِ رحمت بر سرِ او نثار میکنید بعد ازان بر لفظ مبارک راندکه روزه سری ست میان بنده و مولی هر عبادتی که مردم میکنند آن را مکافات معین ست بر خود اما ثواب روزه کسی نداند مگر خدای عزوجل زیرا چه خدا تعالی میفرماید که الصوم لی وانا اجزی به روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دهم انگاه فرمود که این ماه را سه قسم نام ست قسمِ اول را دهله رحمت قسمِ دوم را دهله مغفرت قسمِ سوم را دهله از آزادی این آتش دوزخ نام نهاده اند پس در دهله اول رحمت ست و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دهله دوم همه مغفرت ست و آمرزیدن ست و بخشیدن در هر ساعتی لحظهٔ و لمحهٔ نیست که لک در لک مسلمانان آمرزیده نشود و در دهله سوم آزادی جمله مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتشِ دوزخ ست خلاصی دهند و آزاد کنند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود حق تعالی او را هیچ وقتی غمناک نگرداند و برکت و خیر در کسبِ او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غمناک شود او را خدای تعالی شادی های دو جهانی روزی کند و هیچ غمناک نگرداند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که داشتن روزهٔ ماهِ رمضان ثواب هزار سال در نامهٔ اعمالِ او بنویسند و همان قدر بدی پاک کنند انگاه فرمود که شبِ قدر نیابند مگر در دهلهٔ آخرِ این ماه و از شمرده شب بیشتر شبِ قدر ست مرد را می باید که درین شب ها غافل نباشد تا از سعادتِ آن شب محروم نماند بعد ازان هم درین محل فرمود که مردانِ معنی را تمام سال شبِ قدر ست و نعمت آن شب در ایشان مرکب پس مقام با راحت همان ست که این کس بدولتِ شبِ قدر میرسد بعد ازان فرمود که بزرگان و خواجگان درین شب های ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی هم درین محل فرمود شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز در هر شب در تراویح دو ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان شصت ختم می شدی انگاه فرمود وقتی طرف غزنی دعاگوی مسافر بود در مسجد امام حدادی در ماه رمضان فرود آمدم بزرگی بود از حد با عظمت او را شیخ عبدالله محمد باخرزی گفتندی او دران مسجد امامت کردی هر شبی سه ختم قرآن مینمودی و چهار سیپاره دیگر بخواندی چنانچه دعاگوی در آن ماه همانجا بود و دنبالِ او این سعادت ها بردم انگاه فرمود که درین کار تا اینچنین نکنی و مجاهده نه سازی هرگز بمقام نرسی زیرا چه اهل صفه میگویند که درین راه مجاهده بسیار ست انگاه بر لفظ مبارک راند که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز هفتاد سال مر خدای عزوجل را طاعت کرد یگان دوگان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس نرسانیده انگاه بار یافت بعد ازان چون بار شد هاتف آواز داد که هنوز آلائش دنیا برابر داری تا آن را نیفگنی

بیشتر نتوانی آمد گفت الٰہی من ہیچ ندارم آواز برآمد کہ گرد برآری چون تمام نگاہ کرد پوستینی و کوزہ خالی بود
بیرون انداخت انگاہ درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و ہای ہای بگریست
وگفت بایزید با پوستین و کوزۂ خالی بار نیافت مردم با چندین علائق دنیا حاشا وکلا کہ بار یابند بعد ازان روی
سوی حاضران کرد و فرمود کہ اینک ماہ مبارک رمضان ست کسی باشد کہ در نماز تراویح ختم کنم ہمہ روی بر زمین
آوردند و درین سخن متکلف شدند کہ زہی سعادت انگاہ شیخ الاسلام در ہر شبی در ہر تراویح دو ختم کردی و در
ہر رکعت دہ سیپارہ اکثر خواندی وہنوز یک پاس شب باقی بودی کہ فارغ شدی در آن ماہ دعاگوئی نیز
در برابر بود بعد ازان در کشف و کرامات سخن افتادہ بر لفظ مبارک راند کہ وقتی شیخ جمال الدین اوچہ رحمۃ اللہ علیہ
و دعاگوئی یکجا بودیم او درویش صاحب نعمت و با قوت بود چنانچہ من و او ہر دو نشستہ بودیم چند نفر
درویش از طائفۂ قلندران با سیخہای آہنین در کمر کردہ بیامدند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین اوچہ بنشستند
ہر کسی ازان قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچہ در آن ایام در جماعتخانہ شیخ جمال الدین جغرات
حاضر نبود ایشان بر عکس جغرات طلبیدند چنانچہ شیخ جمال الدین اوچہ روی من دید و من روی او کہ چکنم
گفتم رو دانے پیش جماعت خانہ شما میرود آنجا حوالہ کنم تا بروند و بر لب آب جغرات بخورند شیخ جمال الدین
روی بدرویشان آورد و گفت کہ درین آب بروید اگر جغرات حاجت ست درویشان را از حد شوار نمود
برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جغرات گشتہ بود آنقدر کہ توانستند بخوردند شیخ
جمال الدین روی بدرویشان کرد و گفت کہ درون رفتہ بنشینید و آرام کنید ہمدرین محل فرمود از بزرگی
او حکایت کرد کہ وقتی مردی دیگر از حج بیامد روی بر زمین آورد و گفت من بحج بودم شما را در طواف دیدم کہ
طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد کہ اے نادان حکایت مردان فاش میکند دم درکش کہ مردان خدای
زیر گلیم می باشند این خود چہ چیز ست کعبہ پیش در ماست اگر مردان بخواہند تا تو چشم پیش کنی از مشرق
تا مغرب بگردند و باز در مقام خود بیایند ساعتی نگذشتہ بود کہ درین محل دست آن مرد بگرفت وگفت چشم
پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوہ قاف دید نزدیک آن فرشتہ کہ بر کوہ قاف موکل ست
ہمان زمان باز بمقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کردہ بازگشت و این سخن گفت کہ آری درست گفتہ اند کہ
مردان خدای را کس نداند مگر خدای عزوجل انگاہ خدمت شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز بر لفظ مبارک راند کہ
شیخ جمال الدین اوچہ را وقتی کسے در نماز ندیدے ہر گاہ وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد کہ
در خانہ کعبہ نماز گزاردی و در کعبہ ہمان لحظہ بیامدی شیخ الاسلام ہمدرین حکایت بود کہ جوگی پیر مجاہدہ کشیدہ
از راہ دور رسید و بخدمت شیخ الاسلام درآمد روی بر زمین آورد و از ہیبت حضور شیخ الاسلام

نتوانست که سر برآرد همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن سر بر کرد
و دست پیش کرده بالیستاد شیخ الاسلام روی سوئی او کرد که ای جوگی از کجائی و چگونه جوگی از هیبت هیچ
نگفت چون دو سه کرت از و مبالغه پرسیده شد آنگاه آهسته آغاز کرد که دهشت حضور حضرت در من چنان
اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوئی دعاگوی کرد و گفت این
جوگی بدعوی بر ما آمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گزشت که روی او بر زمین سخت باد
در زمان همچنان شد هر چند که میخواست که سر برکند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے
تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد ازان شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد که کار خود تا بکجا رسانیدی گفت
کمالیت جوگیان همین ست که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا تماشا کنیم
جوگی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدای عز و جل آن نعلین
نیز بر سر جوگی برفت هر طرفی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فور فرود آمد
و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه ست او خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوگی مسلمان شد
و یکی از واصلان حق گردید بعد ازان جوگی همدرین محل حکایت آورده کیفیت آغاز کرد که فرزندان
نیک و بد در عالم پیدا می شوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن نمیدانند تا از حال خویش فرزند
نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعاگوی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان
کردم تبسم فرموده ند که مولانا نظام الدین نیک بود که شما خود آموختید اما ترا چکار آید هم بدو بگذاری بعد ازان
همدرین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ
الاسلام بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید بنشستند هر باری آن بزرگ نظر بر روی مبارک
شیخ الاسلام میکرد سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت
ای مخدوم شما را در بیت المقدس جاروب کشان دیده ام پرسید شما کیانید گفتند که فرزند فرید اجودهنی ام
شیخ الاسلام گفت آری همچنین ست اما ترا چه عهد بوده است که گفته بودی مگر آن عهد فراموش کردی
که میگوئی آن مرد شرمنده شد که من چه کردم الغرض چون انفعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که ای عزیز مردانِ خدا هر جا که نشسته اند همانجا خانهٔ کعبه است و همانجا عرش و همانجا کرسی و هر چه
آفرینش خدائی ست عز و جل در پیش او موجود ست بانگ بدان درویش زد که چشم پیش کنی چون چشم
پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن جمله
پیش آن درویش بنمودند آن درویش نعره بزد و بیهوش شد بعد از زمانی بهوش باز آمد اقرار کرد

هم بخدمت شیخ الاسلام کلاه یافت او را خلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد ازان از مسافران بحر و بر
روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یک بار در بیت المقدس برفتی و جاروب دادی و همان زمان باز آمدی
بعد ازان همدرین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند که دعاگوی بست سال در تفکر بود وقتی درین
بست سال همیشه ایستاده بودم چنانچه خون همه رفت از طریق پاهای من روان شدی و درین
بست سال پیمان کردم که وقتی آب بسر نفس را داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت
بودند درویشی که او را شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آورد
فرمان شد بنشین بنشستم باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار بخشش و کم داده برای خدمت
شیخ الاسلام فرستاد گفت بیار اے درویش همه داشته بود و پنجاه دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب نیکو هستم برادران کرده درویشان را این نوع نیکو نباشد از حد شرمندگی
کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود که اگر ترا این ترغیب نمیکردم تو درین
کار خیره می شدی و پیش ازین هرگز بمقصد مردان نمی رسیدی آخر الامر آن صد دینار را او را داد گفتند
بیعتاً از سر نو کن که دران بیعت خلل افتاد اکنون برو هر گرا کلاه دادی ست بلبه کار تو تمام شد الحمد لله علی ذالک +
بتاریخ بست و پنجم ماه شوال روز دوشنبه سنه مذکور دولت قدمبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
بخدمت شیخ الاسلام آمد آنروز دعاگوی ازو پرسید که شما بر کدام راه میروید و اصل کار در میان
شما چیست او گفت مرا علم همین ست که نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالم علوی ست دوم سفلی
از تارک تا ناف عالم علوی ست و از ناف تا بقدم عالم سفلی ست بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز فرمود که آری همچنین ست که او میگوید اما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب و
حسن معامله ست و در عالم سفلی همه نگاهداشت پاکی و پارسائی و زهد ست انگاه همدرین محل
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود هر که درین دعوے
دوستی خدای تعالیٰ کند و محبت دنیا در دل او باشد او دران دعوی کذاب باشد بعد ازان فرمود که
در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز می نویسد که نزول رحمت در سه وقت ست اول
در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت خورند سوم وقت ماجرا و صفا کردن
درویشان اما همدرین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز درویشی
شش و یا هفت نفر در رسیدند همه جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بخانواده

خواجگان چشت ایشان بخدمت بندگی شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز عرضداشت کردند که ما هر یکی را ماجرائی
ست خداوند باری را فرمان دهد تا ماجرا بشنود شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز مرا فرمان داد که تو برو و
ماجرائی ایشان بشنو و مولانا بدر الدین اسحاق را نیز القصه یکی با دیگری ماجرا کردن گرفت در غایتِ نرمی که
آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدر الدین اسحاق هر دو از لطفِ
تقریر ایشان در گریه شدیم با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ماجرا اینچنین باید کرد
بعد از آن حکایت بسمعِ شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی اثرِ غضب پیدا نشود بعد
از آن همدرین محل فرمود مردم چون طعام تناول کند باید که ثبوتِ طاعت کند که آن نیز از عبادت ست و
به هوای نفس نخورد آنگاه همدرین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه
می نویسند که وقتی درویشی بر کنارِ دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد الغرض درویش دیگر
نیز نزد وی آمد چنانچه این درویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را ببر و به آن
درویش بده آن عورت آغاز کرد که دران گذرکشتی نیست چگونه روم درویش گفت چون نزدیک آب
برسی بگو که ای آب بحرمت آن درویش که درین سی سال با من هیچ صحبت نکرده ست مرا راهی ده تا ترا
راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصه طعام بستید و
روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بحرمتِ شوهر من که درین سی سال با من صحبت نکرده ست
مرا راه بده در حال آب دو شق شد آن عورت بگذشت و بر آن درویش رفت سلام کرد و آن طعام
پیش آن بزرگ نهاد درویش تناول کرد گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهم رفت درویش
آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چه کنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد درویش
گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بحرمتِ آن درویش که درین سی سال طعام نخورده
ست و اینچنین میگویند غرض عورت بازگشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دو شق شد و
عورت بگذشت و برین درویش آمد عرضداشت کرد که کیفیت هر دو دروغ بر من بگوئی گفت من و آن
درویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من سی سال با تو بهوائی نفس صحبت نکرده ام مگر برائی گزاردن
حق و آن درویش نیز همچنین بهوائی نفس طعام نخورده ست مگر برای قوت طاعت درین صورت او
طعام نخورده ست بعد از آن سخن درین افتاده بود که خواجه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کوتاه بالا بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کنیفة العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که
کوتاه بالا بود همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری ہم خرقۂ دعاگوئی بیامد و بخدمت شیخ الاسلام روئی برزمین آورد حکایت کرد که من امشب
درخواب دیده ام که قبۂ ایست و درحوالی آن قبہ خلق انبوہ می آید ومیرود پرسیدم که درون قبہ کیست
گفتند درون قبہ رسول خداست صلی اللہ علیہ وسلم و این مرد که می آید ومیرود خواجہ عبداللہ مسعود ست
پیش رفتم وگفتم که بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم عرض دار تا سعادت پابوس دریابم و بہ بینم
عبداللہ مسعودؓ درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند که ترا اہلیت آن
نیست که مرا بہ بینی اما بروسلام من بختیار کاکی را میرسان وبگوئی تحفہ که ہرشب میفرستادی میرسید
امروز سہ شب ست که نرسید مانع بخیر باد انگاہ شیخ الاسلام ادام اللہ برکاتہ برلفظ مبارک راند که شیخ
الاسلام قطب الدینؒ ہرشب سہ ہزار بار درود گفتی انگاہ بخفتے بعدازان حکایت مجاہدہ شیخ الاسلام
قطب الدین اوشی قدس اللہ سرہ العزیز و فرمود که در بندگی ایزد ذوالجلال تا بست سال خواب
نکردہ بود وپہلوی مبارک برزمین نیامدہ انگاہ ہم درین محل فرمود که درویش را خواب حرام ست
زیراکه چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخۂ مطول آورد اجازت طلبید تا بخواند
شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان شمس دبیر بنشست که میخواند شیخ الاسلام تکرار معنی میفرمود و در بعضی جا
اصلاح در سخنان می نمود چنانچہ اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود که مطلوب چہ داری
شمس دبیر گفت مادر زال دارم وخود در پرورش او میباشم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود
بروسکار بیار الغرض شمس دبیر رفت چند جیتل یگانی بیاورد و دران جیتل بیکالے بودہ ست بمقدار
پنجاہ جیتل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود که آنرا قسمت نمایند ہریکے را مقدار حرسے رسند مخصوص چہار جیتل
از دست مبارک بدعاگوئی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحہ خواندہ او را وسعتی پیدا شد وچنان چند روز پیش
سلطان غیاث الدین دبیر شد وکار او ساختہ آمد الحمد للہ علی ذلک +

بتاریخ پانزدہم ماہ مذکور سنہ الیہ سعادت قدمبوس حاصل شد والی اجودہن بردست کارکنان
خود مثال دو دیہہ و دو بست تنگہ نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستادہ شیخ الاسلام نشستہ بود ایشان
آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند و آن مال و منال بخدمت نہادند شیخ الاسلام
تبسم کرد فرمود که ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکردہ ام و این سنت خواجگان ما نیست
بازبرید که طالبان این بسیار اند بدیشان بدہید بعدازان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت
فرمود که وقتی سلطان ناصر الدین رحمۃ اللہ علیہ بردست سلطان غیاث الدین بلبن که طرف ملتان آمدہ بود
بزیارت دعاگوئی آمد چہار مثال ازان چہار روپیہ وچیزی نقدانہ باسم خدمتی بر دعاگوی آوردند از انجملہ

چهار دیهه جهت شیخ الاسلام و نقدانه جهت درویشان دعاگوئی تبسم کرده و گفت این را بیشتر برد که طالبان
این بسیار اند بدیشان ده که خواجگان و مشائخ ما ازین بابت هیچ چیز قبول نکرده اند بعد ازان شیخ الاسلام
قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و مالها جمع کنیم پس ما را درویش نگویند بل گویند که
مالدارست و دیهه دارد درین صورت رو بدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چسان ایستاده شوم
حاشا وکلا ببرید و بدیگران بدهید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار الله برهانه باکوکبه دولت
رسید که سلطان شش شال و دیهه فرستاده ست و چیزے بطریق نذر ارسال داشته بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز تبسم میکرد که ما قبول میکردیم اگر خواجگان ما
قبول میکردند اگر امروز بمتابعت ایشان نرویم فردای قیامت چگونه بایشان روی نمایم بهر حال
این را بیشتر برکه طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد ازان سخن در احادیث مشارق الانوار
افتاده بود برلفظ مبارک راند که هرچه در مشارق از احادیث نوشته ست همه صحیح ست سی هزار حدیث
که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته
فردای قیامت میان من و خدای تعالی در صحت این سخن حجتی ست از بزرگی مولانا رضی الدین صغهانی
رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و با خلق نزاع در آوردی در آن نزاع
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیش آنحضرت گذراندی و آن حدیث
صحیح کردی بعد ازان فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که نماز بگزارد هیچکس حاضر نبود
مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستانید چون رسول صلی الله علیه
وسلم تحریمه بست عبد الله بن عباس از مقام خود پستر آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نماز بشکست دست او
بگرفت و برابر خود بایستانید و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنه از جای خود پستر آمد تا دو سه بار همچنین
کرد بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا پستر میروی گفت مرا چه زهره ست که
برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسن ادب او خوش آمد و در حق او
دعا کرد که اللهم فقهه فی الدارین بعد ازان سخن در کشف و کرامت افتاده برلفظ مبارک راند که کرامت را
مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان ست و مشائخ طبقات ناپسندیده اند درین صورت
میباید که اینکس خود را چیزی نداند بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور الله مرقده
بر سر دجله رسید ماهی گیری دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمة الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من ماهی در دام آمده بود این خبر بخواجه جنید بغدادی رسید قدس الله سره العزیز فرمود که کاش در آن دام ماری افتادی تا او را بگزندے باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد شد انگاه هم درین اثنا حکایت شیخ سعد الدین حمویه قدس الله سره العزیز فرمود که من و او در زمانی یکجا بودیم میفرمود هر که کرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاه هم درین محل فرمود که برادرم سعد الدین حمویه حکایت کرد که والی این شهر بر من عقیده نداشت تا روزی آن بادشاه بر در من بگذشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را ببینم حاجب درون آمد و پیغام بادشاه همین رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت پادشاه فرود آمد و بر دعاگوی رسید چون بدیدم که او می آید برخاستم و بشاشتی کردم الغرض هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت کردم طبقی سیب بیارند من سیب را دو پاره کرده هر دو تناول میکردیم یک سیبے بران طبق بزرگ بود در دل پادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفائے خواهد بود این سیب مرا خواهد داد همین که در دل پادشاه این سخن بگذشت دست دراز کردم و آن سیب برداشتم و روی سوی پادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم و بشهرے رسیدم و دران شهر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام حشم دراز گوش نشسته بود و انگشترین را بر دست یکے از نظارگیان داد تا تفتیش حال نماید دراز گوش در دائره جمع همچنان چشم بسته میگشت و هر کسی را بوی میکرد تا رسید بران مرد که انگشترین برابر او بود بالستاد و همانجا قرار گرفت بعد ازان لشتاب بیامد و انگشتری ازو بستد الغرض بعد از تقریر روی سوی پادشاه کردیم که اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را بآن حمار برابر کرده باشم و اگر نگویم در دل شما بگذرد درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سیب بزرگ را جانب او بیرون انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرده های های بگریست و فرمود که مردان خدای عز و جل خود را پوشیده داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ نماز بر آمد خود بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت پائبوس حاصل شد شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده بود بر لفظ مبارک فرمود که پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که چون امیر المومنین عمر اسلام در آمد روزے تیغ برهنه نمود و فرمود بلال را رضی الله عنهما که بالای منار مسجد برو و بانگ نماز بگوی چون بالای مسجد بانگ نماز گفت هزاهز در میان کافران افتاد که امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه اسلام آورد و مسلمان شد دندان جمله کافران لشکست و خلل در کار کفر پیدا شد که عمر خطاب با محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد هم درین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگذشت جغرات فروشی در راه ایستاده بود و میگریست او گفت روا داری که در عهد تو جغرات من زمین فرو برد گفت ای زمین جغرات این ضعیفه میدهی تا ترا باین دُرّهٔ عدل تهدید کنم هنوز نیکو این سخن نگفته بود که زمین بشگافت تمام جغرات بالا آمد آن جغرات فروش در سبوچه کرد بعد ازان هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطیره نشسته بود خرقهٔ خود را بخیه میزد پشتِ مبارک او جانب آفتاب بود که آفتاب بر پشتِ مبارکِ او بتافت گرم شد روی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب دید فرشتگان را فرمان شد که نور ازین بستانید که چرا بر پشت عمر بتابد پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور ازو گرفتند جمله جهان تاریک شد رسول خدای صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم آن روز در حیات بودند از حد غمناک شدند فرمودند مگر قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستیدند جمله جهان و افلاک تاریک شدند همدرین اثنا جبریل علی نبینا وعلیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قیامت قائم نشده ست اما آفتاب بر پشتِ مبارکِ عمر بتافت عمر خطاب جانبِ او بنظر تیز دیده بود همان وقت نور از آفتاب بستیدیم اگر عمر او را بخشد باز نور او را دهیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من بغضب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور بآفتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت کردند که وقتی جانبِ قیصرِ روم پیغام فرستاد که مال چرا نمی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند و او را ببینند که اگر لائق باشد بفرستیم وگرنه خیر چون رسولان قیصر روم در مدینه بیامدند و در خانه امیر المومنین عمر رضی الله عنه رفتند بخانه نبود پرسیدند که کجا رفته ست چون در خطیره رفتند دیدند که خرقه را بخیه میکند سلام گفت از ضمیر روشن که امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روی سوی آسمان کرد و فرمود کمال آمد رو بدیشان گفتند که ادمی ده دُرّه در پیش بود بر دست گرفت و دست بر آورد و گفت بیند اختم رسولان قیصر روم جذبه خورده باز گشتند در اثنای راه خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود بار عام داده که کیف ما اتفق دیوار بشگافت دست با دُرّه بیرون بزد قیصر سر بریده شد قاصدان کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چند هزار کفار مسلمان شدند الحمد لله علی ذالک

بتاریخ بست و یکم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وسبع مائة دولت قدمبوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راندکه وقتی بزرگے از بزرگان دین مصلی بر روی آب انداخته بود و نماز میگزارد و میگفت خداوندا خضر بر گناه کبیره ارتکاب دارد او را ازان توبه ده همدرین محل حکایت بود که خضر حاضر شد گفت ای برادر بگو آن چیز میکه ارتکاب دارم نشان بده تا ازان توبه کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در بیابان نهال کرده و در سایهٔ آن می نشینی و آسائش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد ازان

آن بزرگ در معنی ترکِ دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد ازان آن بزرگ
گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول
نکنی ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه مبغوضهٔ
خدای ست عز و جل و آن را که خدای عز و جل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ
قبول نمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد
انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که
ترا با خدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو
یاد آید انگاه سخن در علم و عقل افتاده بود و نیز کتاب مفصل در پیش بود و علم بیان میکردند در آن میان فرمود که
خدای تعالی را بر بندگان دو محبت ست یکی ظاهر دوم باطن اما انچه محبت ظاهر ست پیغامبرانند و انچه در
باطن ست آن عقل ست زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل ست علم او را منفعت نه کند انگاه هم درین محل
فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات ست که
مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة
چون علم و عقل هر دو بر وی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول کنم پس او عقل را
قبول کرد گفت توانم که از عقل علم حاصل کنم انگاه هم درین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوٰة الله
سلامه علیه را در مصحف فرمان شده بود که واجب ست جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت
غافل نباشند ساعتِ اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعة یناجی
فیها ربه اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گرد خود بر آید و ببیند بیند که از گناهان خود چه میکنیم و چه میخوریم
و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم یحاسب فیها بنفسه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند هر
عیبی که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و با ایشان بگوید تا چه گویند و ساعة یجانب عند الاخوان یخبرت عن
عیوبه اما ساعت چهارم آن ست که زمانی بخورد و زمانی بخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و
ناپسندیده نیستند انگاه بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدرستی
و راستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان
کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار ست انگاه هم درین محل فرمود که در تواریخ قاضی
حمید الدین ناگوری می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل
هست زیرا چه عبادت بی علم رنج بیهوده ست و علم بی عقل درد سر و حجت روز قیامت همین عقل ست

امام اعظم رح را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله انشا میکنید از معاونت کدام چیز ست فرمود از هر آیتی و حدیثی که مسئله انشا میکنم از مدد عقل ست اگر عقل نبودی یک مسئله شرعی نتوانستم اخراج کنم شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیزهاست زیرا چه اگر عقل نبودی از معرفت باری تعالے خبر نبودی بعد ازان بانگ نماز دادند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق دعاگوئی بازگشت الحمد علی ذالک

بتاریخ دہم ماه ذی القعده سنه مذکور دولت قدمبوس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود بر لفظ مبارک راند که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادت هاست نزدیک خدای تعالی از روزه و نماز و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی ست که عالمیان ندانند و زهد زهدی ست که زاهدان ندانند و کار ازین هر دو بیرون ست مرد میباید که ازین هر دو بگذرد و دل خود را بریده گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجه علم بدانند که کدام درجه ست و ست از جمله کارها بدارند و همه در تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابری ست که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست دران ابر زد از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی ست که در قندیل آبگینه پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت ازو روشن ست پس در علم مشغول ست او را از تاریکی چه باک که در جسم او همه عالم روشن ست انگاه همدرین محل فرمود که علما از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را بازیچه کرده اند و درگاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور دانائی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح علما می نویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا صلحا و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم نمیکردند فرمان شود که ایشان را در عرصات حاضر آورند فرمان شود فرشتگان عذاب را غلهای آتشین در گردن ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که این علما آنهااند که در ظاهر بعلم پارسای منود ار میکردند و در باطن بعلم کار نمیکردند و بحیله و تزویر دنیا را از میان می ربودند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که چون مرد در کار علم سستی نشود و بران کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میدهد که حق از باطل جدا کند و نیک از بد بداند و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع ست اما نام عالمی مطلق ست و فی الحقیقة عالم همان ست که او علم نبوی داند و علم نبوی آسمانی ست و وحی از پروردگار عالم ست که بر پیغامبر ما رسیده ست ازو بما رسیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک راند که اینکس را بجود شناخت نباشد

هوا و هوس مبتلای خود گردانند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر بعد از آن ملک هژده هزار در نظر او آورند او بگوشهٔ چشم ننگرد و بعد از آن سوی دعاگوی روی فرمود که اهل معرفة قومی اند که اگر از عرش تا ثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در نظر اهل معرفة نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجود نه پندارد و او را از آمدن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی و دروغ زن باشد نه اهل معرفت بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بندهٔ خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند و در سرای حیرت و دهشت فرود آورد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خدای تعالی باشد بعد از آن همدرین اثنا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجری قدس الله سره العزیز حاضر بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد از آن فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی آنگاه درست آید که اول خود را از ثمرهٔ معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت کرامت ملزم کنند بعد از آن نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که بخدمت شیخ جلال الدین چون بعدم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم می نمود چنانچه در حیات متبسم بود پرسیدم که مخدوم شما مرده اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خدای تعالی چنین باشد بعد از آن بر لفظ مبارک راند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در هیچ شی جز حق تعالی یادش نیاید آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز که درخت عقل را آب فکرت دهند تا خشک نشود و بر مزید گردد و درخت غفلت را آب جهل دهند تا بر مزید گردد و درخت توبه را آب ندامت تا ببالاید و درخت محبت را آب موافقت دهند تا بر مزید گردد بعد از آن همدرین محل فرمود که از واقعات خواجه معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز میگویند آن شب که آن بزرگوار نقل خواهد کرد چند صد کرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دید و گفت دوست خدای معین الدین سنجری خواهد آمد باستقبال او آمده ام چون خواجه نقل کرد در پیشانی نوشته دید نوشته دیدند حبیب الله مات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز برآمد خواجه در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دوازدهم شهر ذیقعده سنه خمس وخمسین وست ... دولت پابوس میسر شد مولانا بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانسوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در بزرگی ترک دنیا می‌رفت

بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از ان روز باز که این دنیا آفریده ست از دشمنان یکی در وی نگریسته انگاه همدرین
بیان فرمود که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده ست که از دو چیز می ترسم یکی آنکه از وی درازی امل دوم
متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و درازی امل آخرت را فراموش کند
انگاه فرمود که بزرگی بود در غزنین از وی رسیدم که دنیا بسوی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد
هر یکی از ایشان بسر آیند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار کنید که فردا بسیار کار نیاید
و انچه امروز در ینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد از ان همدرین محل فرمود که خواجه عبدالله
سهیل تستری رحمة الله علیه انچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد مردمان و اهل خاندان او زبان بملامت
کشادند که ذره برای خرچ لابدی انگاه داشتی فرمود که چه حاجت ست که نگاه دارم بعد از ان همدرین محل
فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از
آسمان فرود آید سوی لهای آرام نگیرد که اگر این چهار خصلت در وهست اول آنکه حرص دنیا در دل دوم انکه
که فردا چه خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف و جاه آرام گیرد اگر ازین چهار خصلت
یکی بود آنجا قرار نگیرد انگاه فرمود که برادر بهاؤ الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زهد میرفت فرمود که
زهد درویشی سه چیز ست درکسی که این سه چیز نیست زهد نیست اول شناختن دنیا و پس دست بر داشتن از و
دوم خدمت مولی کردن و نگاهداشتن ادب سوم آرزومندی آخرت و طلب کردن آن بعد از ان
بر لفظ مبارک راند که از خواجگان ما خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسیده که روز قیامت دنیا را
بیارایند و او در میان عرصات بخرامد و بزینت نیکوی خود نماید و بگوید یارب مرا سزا وار یکی از بندگان
خود گردان از حضرت خداوند جل شانه ندا آید که ای دنیا نه پسندم مر ترا و ایشان را که در متابعت تو
بوده اند پس دنیا را هبار منثور گردانند انگاه سوی دعاگوی روی کرد و بنواخت که ترک دنیا کن تا
فردا برابر دوزخ نروی انگاه همدرین محل فرمود که چندین فتوح و نقد که بر دعاگوی میرسد اگر نگاه دارم
خزانه ها پر شود اما انچه می آمد در راه او صرف میکنم همدرین محل فرمود که خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز
در شرح اولیا می نویسد که بدی ها در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا گردانند پس هر که دوست
بر گرد آن خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیا ست بعد از ان تفسیر امام زاهد در پیش بود در روایت برآمد
نجی المخففون وهلک المثقلون یعنی برهند سبک ساران و هلاک شوند گران باران بعد از ان سخن در بزرگی
خدای تعالی افتاده بود بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از همه بزرگ ست پس چون چنین باشد چرا بود که
مردم ازینچنین نعمت خود را محروم گردانند و بفکر و ذکر عمر صرف نکنند بعد از ان فرمود که خدایتعالی را بندگا

در شنیدن نام دوست جان و مال فدا می کنند چنانچه در اسرار تابعین آورده اندکه در وقتی درویشی
در بادیه مسکن داشت شصت سال در عالم تفکر ایستاده بود ناگاه از عالم غیب آواز برآمد یا اسعد
درویش چون نام نامی شنیده نعره بزد و بیفتاد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد ازان همدرین
محل فرمود که اگر اہل سلوک زمانے از ذکر خدای تعالی باز می مانند میگویند که ما مرده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولی از ما فوت نشدے بعد ازان همدرین محل ملائم همینی فرمود که وقتی بزرگے بود در
بغداد هزار بار ذکر الله وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان نماند چنانچه جمله خلق بحکم ندا فلان نماند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شد نداو را
حی و قایم یافتند عجب ماندند و بمعذرت درآمدند آن بزرگ تبسم کرد که بمعنی راست آمده بود بدیهچنان
بدانید که در ندا بود زیراکه وظیفهٔ من از من فوت شده در عالم غیب ندا دادند که فلان نماند بعد ازان
همدرین اثنا فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشانِ ایمان ست و بیزاری ست از نفاق و حصارست
او را از دیو و حرز ست او را از آتشِ دوزخ بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح مشائخ می نویسند چون
مومنان بذکر خدای تعالی دهن باز کنند ندا برآید از آسمان که برخیزید و شادی ها کنید که خدای تعالی گناهانِ
شما بیامرزید انگاه بر لفظ مبارک راند که در سیوستان بودم درویشی را دریافتم در عالم سکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده و نشسته و خفته و
بیدار و پاک و جنب از یاد حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد ازان همدرین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسے را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را تصحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیغامبر ست صلی الله علیه وسلم و پیغامبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالی هرگز برا و آفتِ درویشی نیارد و بهر موی که در ریش او باشد حق تعالی ثواب هزار
برده آزاد در نامهٔ اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابے که در کردن شانه ست اگر مردم بدانند
وست از جمله عبادات بدارند و همدرین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک راند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیراچه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم عورتے
دو بچه زائید متصل هم در حضرت رسول عرضداشتند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرما تا از یک دیگر جدا
شوند رسول صلی الله علیه وسلم در تفکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید و آن شانه در سر هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بروید و چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کردند چنان چند روز

ازیکدیگر جدا شدند بعد ازان سخن در نماز جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کردند بر لفظ مبارک راندکه اگر دو کس
هم باشند جماعت باید کرد اگرچه با دو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند
باید که برابر ایستند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم
عزیزی را دریافتم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت
مردم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل دیدن میکرد
دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که
او را خدای تعالی دور افگند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد
چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هرکه ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو
و پری بری بود ششم خدای تعالی در گور او مونس باشد آنگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکری برابر کلام الله
نیست بباید که آن را بخوانند که ثمرهٔ آن از همه طاعتها فاضل تر است بعد ازان ملائم این معنی فرمود که
شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده است از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که سورة الملک را در توریت نام مانوره است و در پارسی نام مانوره و بردارنده
است عذاب گور را بعد ازان گفت که در خبر مسطور است هرکه در شب سورهٔ یٰس را بخواند چنان باشد که
شب قدر یافته است بعد ازان ملائم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد الله الله بسیار گفتی روزی
در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین
می افتاد نقش الله الله پیدا می آمد پس بحقیقت باید دانست که هرکه در کاری بمرد در همان کار همچنان برخیزد
بعد ازان سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک راند که در فتاوی کبری نوشته دیده ام که از ابو هریرهؓ گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیئ اکبر عند الله من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی
گرامی تر از دعا بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز روایت کرد
از خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که در قوت القلوب مینویسد ان الله یحب الملحین فی الدعاء
یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد ازان فرمود که وقتی در ملتان
من و برادرم بهاؤ الدین ذکریا یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن
بزرگ هرکه چهار چیز برگیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز برگیرد اول هرکه زکوة برگیرد حق سبحانه وتعالی
مال از وی برگیرد دوم هرکه صدقه و قربانی برگیرد ایزد تعالی عافیت از وی برگیرد و هرکه ترک نماز گیرد ایزد
جل جلاله اندر مرگ عیاذا بالله سنه ایمان از وی برگیرد و هرکه دعا برگیرد ایزد سبحانه وتعالی اجابت دعا از وی برگیرد

و ہمدرین محل فرمود کہ وقتی در بغداد مردی را در پیش شیر انداختند بقصد ہلاک او ہفت روز پیش آن شیر بود ہلاک نہ کرد و فرمان خدای تعالی نبود کہ او را ہلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود کہ اسم باری تعالی نزدوی بود اسم اعظم این ست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا دائم بلا فنا رو یا قائم بلا زوال و یا امیر بلا وزیر انگاہ شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو ہمین نفس امارۂ تست و ابلیس لعین نیز ہمدرین محل بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد للہ علی ذالک ٭٭

بتاریخ دوم ماہ ذی الحجہ سنہ خمس وخمسین وست مائتہ دولت پائبوس حاصل شد سخن در فضیلت ماہ ذی الحجہ افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ العزیز بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ ست کہ دو رکعت نماز در اول شب ماہ ذی الحجہ بگزارد در رکعت اول فاتحہ یکبار و سہ آیت از سورۂ انعام و در رکعت دوم فاتحہ یک بار و قل یا ایہا الکافرون یکبار بخواند حق سبحانہ و تعالی ثواب حج کنندگان در نامۂ اعمال او بنویسد بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند کہ وقتی جوانی فاسقی بدکرداری گناہگاری نقل کرد خلق از سبب او متاسف بودند کہ حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونہ خواہد بود ہمدرین محل بزرگی از بزرگان او را بخواب دید پرسید کہ خدای تعالی با تو چہ کرد گفت آنزمان کہ مرا در گور فرود آوردند خلق باز گشتند فرشتگان عذاب آمدند با عمودہای کہ زنند و مرا عذاب کنند فرمان آمد ازان زندہ کہ نمیرد و آن پایندہ کہ فنا نہ پذیرد کہ دست ازین بندہ بدارید کہ من او را بیامرزیدم و جائی او در بہشت دادم و او یکی از حج کنندگان ست فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بے نیاز عرضداشت کردند کہ الہی این جوان فاسق و مرائی بود چہ نیکی در وجود پیدا آمد کہ او را بیامرزیدی فرمان شد ہمچنین ست کہ شما میگوئید اما در شب اول از ماہ ذی الحجہ سالے دو رکعت نماز گزاردے پس او را بیامرزیدم بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ از وہب بن منبہ رضی اللہ عنہ آمدہ ست کہ حق سبحانہ و تعالی ہدیہ فرستاد بر مہتر موسی صلوٰۃ اللہ علیہ مہتر جبرئیل علیہ السلام ہدیہ آورد و گفت ای موسیٰ ہر کہ در ایام عشرۂ ذی الحجہ درین دہ روز این کلمات بگوید چنانست کہ دوازدہ ہزار بار توریت خواندہ باشد و گویندہ این کلمات را دہ ہزار نیکی در نامۂ اعمال او بنویسند و دہ ہزار بدی دور کنند و ہزار فرشتہ صلوات گویند و عمل او از اہل زمین فاضل تر باشد بعد ازان شیخ الاسلام قدس سرہ بر لفظ مبارک راند کہ در عوارف شیخ الاسلام شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہ العزیز بروایت فقیہ ابو الیث سمرقندی رحمۃ اللہ علیہ نوشتہ دیدہ ام کہ این کلمات در انجیل منزل بود از آسمان با نبیا از برکت این بنا می شود و نور می بیند کہ از آسمان فرود می آید انگاہ شیخ الاسلام فرمود

هرکه حرمت و تعظیم این کلمات بدارد تا اثر آن ببیند انشاء الله تعالی اول روز صد بار بخواند لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر دوم روز صد بار این
کلمات بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا
سوم روز صد بار این کلمه گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له احدا صمدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی
لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر پنجم روز صد بار این کلمه گوید حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا و لیس
وراء الله المنتهی سبحان من لم یزل کریما و لا یزال رحیما بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ششم روز
باز از سر گیرد و بهمین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشرهٔ متبرکهٔ ذی الحجه دو رکعت نماز بگزارد بعد از نماز پیش از
خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و انا اعطینا و اخلاص یگان بار حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدای تعالی
تعداد آن دیگرے نداند و گزارنده این نماز ازین جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد از آن
هم طایم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
گفت خدای تعالی مرا بیامرزید و بدل هر طاعتی بر اندازهٔ آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
نماز که در هر شبی از عشرهٔ ماه ذی الحجه گزاردم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگرے نداند
بعد از آن فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگزارد بخواند در هر
رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد و این کلمات بگوید لا اله الا الله الملک
الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و بست و چهار هزار پیغمبر را ثواب یابد
و تا سال دیگر هیچ گناه ازو ننویسند بعد از آن فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
او این نماز بگزاردی چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده است هر که سورة الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
دوزخ خلاصی دهد آنگاه هم درین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز را
بخواب دیدند که حال موت و گور و منکر و نکیر چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مرا زیر عرش
بردند سر بسجده نهادم ندا برآمد که اے معین الدین سر برکن سر برکردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتم
الهی از ترس جباری و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار ماست ما در کار اویم و هر که قدر عشره ذی الحجه
سوره والفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بیامرزیدم و ترا از واصلان خویش گردانیم

انگاه بر لفظ مبارک راند که از مصطفی صلواة الله وسلامه علیه آمده ست هرکه در روز ششم رکعت نماز
بگزارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والعصر یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه لایلاف یکبار و در
رکعت سوم سورة الکافرون یک بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار پس سلام دهد
دو رکعت دیگر بعد از فاتحه اخلاص سه کان بار پس اگر جمله خلائق جمع شوند ثواب این نماز بیان نتوانند کرد
بعد از ان بعد ازین محل فرمود که هرکه در شب عرفه ذی الحجه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی بعد از
فاتحه آیة الکرسی صد بار حق تعالی فرمان دهد تا ثواب هزار حج در نامه اعمال او بنویسند بعد از ان فرمود که
وقتی در اجمیر مسافر بودم چندگاه در روضه حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز
معتکف بودم و آن سعادت را دریافتم چنانچه شبی از شبهای عرفه نماز هم گزاردم نزدیک روضه متبرک
قرار گرفتم و در کلام الله مشغول شدم ختمی از شب گزشته بود که پانزده سیپاره بخواندم در سورة کهف یا
در سورة مریم والله اعلم یاد نمانده ست حرفی از ما ترک شده بود از روضه مخدوم آواز برآمد که آن حرف که
گزشته باز بخوان آن را اعاده کردم دوم بار آواز برآمد که نیکو میخوانی فرزند خلف همچنین می باشند
بعد از ان چون ختم تمام کردم سر در قدم خواجه با پایان روضه نهادم بگریستم مناجات کردم که من نمیدانم
از کدام طائفه ام همینکه این اندیشه در خاطر من بگزشت آواز از روضه برآمد که مولانا کسی که این نماز بگزارد
در حقیقت او از آمرزیدگان ست انگاه سر در قدم خواجه آوردم معلوم شد که من کسی ام و خاطر مجمع شد
بعد از مدتے از آنجا بیرون آمدم و بازگشتم اما بالنعمت فراوان که از پایان خواجه یافتم بعد از ان بر لفظ مبارک
راند هرکه روز عرفه چهار رکعت نماز بگزارد بعد از ظهر و پیش از عصر بعد فاتحه در هر رکعتی اخلاص پنجاه بار و بعد
فراغ هزار بار سورة اخلاص دیگر بخواند پس داده شود او را هرچه از خدای عز و جل بخواهد انگاه فرمود که
روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ماشاء الله لا یوتی الخیر الا الله بسم الله ماشاء الله الخیر کله بید الله بسم الله
ماشاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ماشاء الله ما بنا من نعمة فمن الله بسم الله ماشاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید که در روز عرفه هرکه پیش از غروب آفتاب این کلمات را صد بار
بگوید منادی فرماید حضرت عزت که خوشنود گردانیدی مرا اے بنده از من سوال کن انچه خواهی اینست آن
بنده که این کلمات را بوقت انکه از خواب بیدار شود یا در وقت خفتن بگوید حق تعالی آن بنده را نگهدارد
از بلاها و حرزے باشد او را از شر شیطان بعد از ان بر لفظ مبارک راند که در شب عید اضحی هم دوازده
رکعت نماز آمده است بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنج بار ثواب بسیار و بیحد ست بعد از ان
فرمود که روز اضحی چون از نماز فارغ شود و خطبه بشنود و بعد از خطبه چهار رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعت

اول بعد فاتحه الم نشرح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه والمرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه والضحی یکبار
و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز آمده ست از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت نماز بعد عید اضحی
در خانه بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ والمرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره
و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه در مال او برکت دهد بعد ازان فرمود که در اوراد
شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روز ذی الحجه
هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت
من عمل فی هذه السنة مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی بعد قدرتک علی عقوبتی ودعوتنی
الی التوبة بعد جرائتی علیک اللهم انی استغفرک فیها یا غفور فاغفر لی وما عملت من عمل ترضاه عنی ووعدتنی
الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجائی یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنة وما فیها برحمتک یا ارحم الراحمین
آنگاه فرمود که برادرم شیخ بهاء الدین ذکریا قدس الله سره العزیز آورده ست که مصطفی صلی الله علیه وسلم
میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگزارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن و بعد از سلام
هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرزد هرچه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بخشد شیخ الاسلام
درین فوائد بود که بانگ نماز برآمد چنانچه بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذلک ٭

بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسین وست مائة دولت پایبوس میسر شد سخن در مذهب افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که اول مذهب امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه دوم مذهب امام شافعی رضی الله عنه سوم
مذهب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس میباید که مردم در چهار مذهب
تمسکی نیارند تا مسلمان سنی باشند و بیقین بدانند و اعتقاد کنند که مذهب امام اعظم رضی الله عنه از همه مذهب
فاضل تر ست و شریف تر و مذهب دیگران پس اند زیرا که مذهب اول که در عالم بنا شد مذهب امام اعظم است
رضی الله عنه و الفضل للمتقدمین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست و مذهبی که ما در آنیم مذهب ابو حنیفه ست
رضی الله عنه و مذهب صحیح اب ست و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضی گفته اند چهار مذهب که بر سنت و جماعت
بود هیچکس از مجتهدان میل بهوای نفس و بدعت نکرده اند چگونه بندهای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب
خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده اند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در فتاوی ظهیری
صاحب فتاوی نوشته ست در آخر باب این حکایت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آخرین
بگزارد و درخواست کرد و با نفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم بحج گزاردن پس دربان خانه کعبه شریفه گفت

در باز کنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری پیش از تو کسی را
میسر نشده است اما چون سابقی در علم و مردمان بتو اقتدا میکنند در باز خواهیم کرد آخر در باز کردند امام مسلمانان
در رفت و میان دو ستون بایستاد و پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمی قرآن بخواند و باز پای راست
بر پشت پای چپ نهاد و نیمی قرآن دیگر بهیک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که
الهی نکردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناختیم ترا چنانکه حق شناختن است نقصان خدمت مرا
بکمال معرفت در گذار هاتف آواز داد که ای ابوحنیفه بدرستی و راستی که بشناختی و خدمت کردی ترا بیامرزیدیم
و هر کسی را که پیروی تو کنند و در مذهب تو باشند تا قیامت و بعد ازان چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
کرد فرمود که الحمد لله ما در مذهب اوئیم بعد ازان هم درین محل فرمود بروایت صحیح اسمعیل بخاری رضی الله عنه
که او فرمود که محمد حسین شیبانی رحمة الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم که حضرت عزت با تو چه کرد امام
محمد گفت که مرا بیامرزیدند و حضرت عزت فرمود که اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان نمیکردی
اسماعیل گفت پرسیدم که ابو یوسف رضی الله عنه کجاست امام محمد گفت میان آسمان و زمین پرسیدم
امام اعظم کجاست گفت هیهات او در علیین است بعد ازان حکایت در فرق مذهب افتاد که بهتر کدام است
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد هیهات من نام امام اعظم نمی توانم گرفت اما ایشان را شاگردی بود محمد
شیبانی آن زمان که امام محمد سوار شدی امام شافعی رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد را شاگرد بود پس ازینجا
معلوم شد که چند در چند فرق است میان مذهب بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ قطب الدین بختیار اوشی و شیخ جمال الدین تبریزی شیخ بدر الدین غزنوی قدس الله سرهم العزیز در مسجد جامع
دهلی چند روز معتکف شدند هر کسی دوگانه ختم در روزی بر خود وظیفه کردند چنانکه شبی از شبها بر یکدیگر
گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستاده شویم خدای تعالی را همین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو
رکعت نماز بروز آریم همه گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو
رکعت نماز بدو اقتدا کردند هر همه در یک پای ایستاده شدند قاضی حمید الدین در یک پای ختم قرآن کردی
و چهار سیپاره دیگر زیاده خوانده و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرد و سلام نماز داد و مناجات کرد که الهی
عبادتی چنانچه حق عبادت است نکردیم پس ببخش ما را و نقصان خدمت ما را بکمال معرفت درگذار از گوشه
آواز بر آمد که ای دوستان ما نیکو شناختید ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شما را بیامرزیدیم و آنچه
مطلوب شماست بشما دادیم انگاه آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد ازان ذکر در آن افتاد که
شجرهٔ مذهب می باید دانست که بحضرت الهیه است چگونه می پیوندد فرمود که چنانچه مرید را شجرهٔ پیر خود دانستن

فرض ست شجرۂ مذہب نیز باید دانست کہ بحضرت الوہیت چگونہ پیوندد انگاہ شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز فرمود کہ اگر پرسند کہ در مذہب کیستی بگو در مذہب امام اعظم کوفی رحمۃ اللہ علیہ و ابوحنیفہ در مذہب امام ابراہیم علقمہ و علقمہ در مذہب امام ابراہیم نخعی و امام نخعی در مذہب امام عبداللہ مسعود و امام مسعود در مذہب ابوہریرہؓ و ابوہریرہ در مذہب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم در مذہب ابراہیم خلیل اللہؑ و ابراہیم خلیل اللہؑ در مذہب نوح علیہ السلام و مہتر نوحؑ در مذہب شیث علیہ السلام و شیثؑ در مذہب مہتر آدم علیہ السلام و مہتر آدمؑ در مذہب جبرئیل علیہ السلام و مہتر جبرئیلؑ در مذہب مہتر میکائیل علیہ السلام و مہتر میکائیلؑ در مذہب اسرافیل علیہ السلام و اسرافیلؑ در مذہب مہتر عزرائیل علیہ السلام و مہتر عزرائیلؑ در مذہب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا ہیچکس نداند مگر خدائی تعالی جل جلالہ بعد ازان حکایت در ادعیہ ماثورہ و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند کہ آنکس میباید از دعا و آیات کلام اللہ خالی نباشد و پیوستہ درین کار باشد ناد . امان باری تعالی باشد انگاہ فرمود کہ نماز تہجد بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فریضہ بود و در حق ما سنت و آن ہشت رکعت ست نزدیک سحر و ہرچہ داند از قرآن بخواند اما این معین نیست و ران کوشد کہ قرأۃ دراز بخواند کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم قرأۃ خواندہ ست انگاہ ملائم این معنی فرمود کہ وقتی بزرگے بود از بزرگان دین او را شیخ قطب الدین گفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تہجد او فوت شد خدمت ایشان را درد زانو شدہ چندروز دران درد مبتلا ماند در کروخود برآمد کہ این درد از کجاست درسرا و فرو خواندند کہ اے بزرگ نماز تہجد فوت کردی ہمین بار آورد کہ بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد کہ پیش ازین یک شب نماز تہجد فوت شدہ بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس سرہ نوشتہ دیدہ ام بروایت عبداللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہما ہر کہ از سورۃ البقرہ دہ آیت بخواند بدین ترتیب کہ چہار آیت از اول آیۃ الکرسی و چہار آیہ بعد آیۃ الکرسی و دو آیت آخر سورہ بقرہ بخواند در آن خانہ شیطان نرود تا شب و اگر بشب خواند تا روز انگاہ فرمود ہر کہ را درویشی رسد این کلمہ بسیار بگوید لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بعد ازان فرمود کہ وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ العزیز حاضر بودم آئندہ بیامد و روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست و عرضہ کرد کہ در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام برفور فرمود باشد کہ این نمیگوید لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گفت راست نمیگویم انگاہ فرمود کہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست ہر کہ این کلمہ بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگہدارد بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ در کتاب بقیہ ختم المجتہدین ابواللیث سمرقندی قدس سرہ نوشتہ ست کہ عجب دارم از چہار گروہ کہ از

یا رب غافل باشد اول از آن گروه که ایشان گرفتار باشند چگونه نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده است فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین نقلست
از اول مدرین محل فرموده که حضرت ایوب صلوات الله علیه چون مدتی که بان مبتلا شد چهل سال در زحمت بود
آخر وعده نجات خواهد شد بحضرت عزت مناجات کرد فرمان آمد که این کلمه را بسیار بگوی لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمه را چند روز مداومت نمود حق تعالی او را از آن بلا نجات داد
نقلست از [illegible] که وقتی جوانی [illegible] بخطائی در بند افتاده و در زندان بود [illegible] بزرگی بر سر وقت
او رسید او را از حد غمگین دید آن بزرگ [illegible] کرد آخر جوان او را [illegible]
چند بار آن [illegible] ننقاش شد و خلاص [illegible]
[illegible] از آن گروه که [illegible] ترسیده [illegible] در کلام مجید میفرماید
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء [illegible] از آن بهتر بین [illegible] که وقتی پادشاه ظالم که او را
پادشاهی دیگر گرفته بود دعوی خدای میکرد خاک در دهن آن ناپاک گفت چه حیله سازم که این قوم مستقیم گردد
در زیر [illegible] بود روزی [illegible] سر زمین آمد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی بار کی اندیشه
کن که تو آن کرد بان فرمود که بگو گفت در شهر ذکران دانشمندان بسیار اند ایشان از میان بر [illegible]
ایشان [illegible] اسلام را کس [illegible] هر چه دعوی بکنی خلق [illegible] روا دارند آن پادشاه همچنان [illegible] هر جا که
اندک [illegible] دانشمندی بود از میان برگرفت و همه را بالقطع تیغ بجزا رسانید چون از ایشان هیچکس نماند گفت
اکنون چه کنم گفت یک چیز دیگر کن هر جا که اهل کتبه اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم نخوانند تا از آن
هر چه کنی روا است آنگاه پادشاه این طائفه را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شهر بضلالت مبتلا
شدند و آن پادشاه از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دهن آن ناپاک الغرض بزرگی
بود از بزرگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیهما بهر دین نزدیکی میان اهل کتب گرفتار شده بود این
کلمه بسیار گفتی قضا را برفور آن پادشاه از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد [illegible]
بخلعت خاص مشرف گردانید بعد از آن آن پادشاه گفت آن زمان که آن بزرگ را بیاوردند
اژدها برابر او یکی از پهلوی راست دومی از پهلوی چپ که یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان
آتش از دهان آنها می برآمد خواستند که مرا فرو برند من عجز کردم گفتند دست از این بزرگ بردار وانه
ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ را پرسیدند که ترا از چه خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتمی
حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس هر که این کلمه گوید او را هیچ کس چیزی نتواند گفت

بعد ازان شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که بترسد از مکر مردمان و نگوید افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد زیرا چہ حق تعالی فرمودہ ست فوقہ اللہ سیئات ما مکروا انگاہ شیخ الاسلام ادام اللہ برکاتہ بر لفظ مبارک راندکہ خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ ہر وقتی کہ پیش حجاج یوسف برفتی این آیت بخواندی او سوگند خوردی و گفتی کہ از ہیچ کس چندان ہراس ندارم کہ از خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ آن زمان کہ او پیدا می شود لرزہ در من می افتد و شیر برابر او می آیند گوئی آن زمان مرا ذرہ ذرہ خواہند کرد بعد ازان فرمود چہارم عجب دارم از آن گروہ کہ رغبت بہشت کنند و نگویند ماشاء اللہ و لاحول و لا قوۃ الا باللہ حق تعالی فرمودہ ست فعسی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک بعد ازان فرمود کہ در آثار تابعین نوشتہ دیدہ ام کہ وقتی جوانی از حد فاسق پیوستہ در معصیت بودی اما وقت خفتن این کلمہ بسیار گفتی بعد ازان در کار دیگر مشغول شدے الغرض از جہان نقل کرد در خواب دیدند کہ در بہشت میخرامد عجب نمودند سوال کردند کہ این دولت از کجا یافتی جواب داد اگرچہ بد مرد بودم اما این کار میکردم و ہر صبح و شام این کلمہ میگفتم ماشاء اللہ لاحول و لا قوۃ الا باللہ ہر سعادتی کہ یافتم از دولت این کلمہ یافتم بعد ازان سخن در ترس گور افتادہ بود از منکر و نکیر و ہیبت آن بر لفظ مبارک راند کہ مردی از عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ پرسید کہ من ترا چیزی می آموزم اگر بکنی ہیچ از ایشان نترسی پس گفت ہر کہ شب جمعہ دو رکعت نماز بگزارد و بخواند در ہر رکعتی فاتحہ یکبار و اخلاص پنجاہ بار ازان سبب از منکر و نکیر در امان باشد بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ وی دو رکعت ملازمت کرد در شرح اولیا می نویسند کہ چون آن مرد نقل کرد در خواب دیدند پرسیدند کہ خدای تعالی با تو چہ کرد و از منکر و نکیر چگونہ رستی گفت آن زمان کہ منکر و نکیر با ہیبت آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند کہ عمودی زنند فرمان آمد دست ازین بندہ بدارید کہ ما او را بیامرزیدم دست از من بداشتند بعد ازان ہم درین محل فرمود کہ مردی وقتی عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ را پرسید ہل عندک فی ضغط القبر قال نعم یعنی ہست چیزی نزدیک تو کہ از ضغطہ گور نگاہدارد گفت آری پس فرمود ہر کہ بگزارد دو رکعت نماز در شب جمعہ و بخواند در ہر رکعتی الحمد یکبار و اذا زلزلت الارض پانزدہ بار بعنایت الٰہی از ضغطہ گور در نجات باشد بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ العزیز نشستہ بودم بزرگان از صدور و مشائخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شہاب الدین قریشی مفتی شہر دہلی حاضر بود فرمود ہر کہ این او راد در کتاب مینویسد یعنی سورہ واقعہ و سورہ مزمل و سورہ والشمس و واللیل و الم نشرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و دو روشنی بعد ازان بر لفظ

مبارک راند که وقتی درویشی نقل کرد از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان
فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد آنگاه از گور او روشنائی پیدا شد او را
در خواب دیدند و از آن حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بیامرزید و بخششها شد که آن را
حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این ده عاشوره کردیم و بخشیدیم بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که در احادیث مسطور است از مصطفے صلے الله علیه وسلم هر که بعد از فریضه سه بار اخلاص
بخواند و سه بار درود فرستد و بعد از آن یکبار این آیت بخواند و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیئی قدرا بعده
سوی آسمان بد حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدهد یکی درازی عمر دوم مال بسیار سوم برخوردار
که بیحساب در بهشت رود انشاء الله تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز گفتند شیخ الاسلام
بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه سعادت قدمبوس حاصل شد وقت چاشتگاه
در جماعتخانه نشسته بودند و طائفه مسافران حاضر بودند دعاگوی روی بر زمین آورد از زبان مبارک
فرمودند که ای دوست خدا بنشین نشستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هر چه مولانا
نظام الدین بخواهد بیابد بعد از آن سخن در درود افتاد بر لفظ مبارک راند که در آثار مشائخ آمده است و
نوشته دیده ام هر که یکبار درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد گوئی
این زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند
بعد از آن بر لفظ مبارک راند که صحابه و تابعین و مشائخ طبقات هر کسی از آن وظیفه خویشتن کرده اند
اگر شبی از شب ها ایشان را وظیفهٔ صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردندی و ماتم
خود داشتندی که شب ما مرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجهٔ کائنات از ما فوت نشدی بعد از آن
هم درین محل فرمود که وقتی خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه را در شبی وظیفهٔ درود فوت شد و وظیفهٔ
او سه هزار بار درود بود الغرض چون روز شد ماتم خود بداشت چنانچه برای تعزیت مرده می نشینند
خلق بیامدند و از آن حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که امشب وظیفهٔ درود از من
فوت شده بود این ماتم از آن است که از آن جهان سعادت محروم مانده ام خواجه یحیی معاذ رازی درین
حکایت بود که هاتف آواز داد که ای یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا
صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود گو بنوشتیم آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت هم درین محل فرمود که خواجه سنایی رحمة الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از
خواجه پنهان میکرد خواجه سنایی بدوید و پای مبارک را بوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
جانم فدای تو باد از چه روست که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواجه
سنایی را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان هیچ درود مرا کرده که من از روی تو شرمنده ام که
بکدام چیز عذر بخواهم بعد ازان شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خدای تعالی
ایشانند که از بسیاری درود خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر
جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین و رو برخیزند انگاه هم درین محل
فرمود که وقتی طائفه جهودان نشسته بودند درویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد هم درین
محل امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیدا شد جهودان به تمسخر درویش را گفتند که شاه جوانمردان می آید
الغرض آن درویش رفت و دست امیر المومنین علی رضی الله عنه بگرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود
بگفت امیر المومنین گرد خود برآمد دید که چیزے نیست چه خواهم داد فاما از گیاست خود معلوم کرد که
جهودان او را از برای آزمائش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المومنین دست او
بگرفت و بر کف دست او ده بار درود پیغمبر صلے الله علیه وسلم بخواند و گفت مشت ببند و مشت بر بست
و نزدیک ایشان بیامد ایشان گفت که چیزے یافتے گفت چیزے یافتم اما ده بار درود
بر مصطفی صلی الله علیه وسلم بگفت و بدین دست من بدمید ایشان را بیشتر تمسخر نمود الغرض گفتند که
دست باز کن چون دست باز کرد دینار گشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد ازان هم درین
محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان
از تن او برود قضا را شیخ ابوبکر شبلی رحمة الله علیه پیش در او بگذشت این خبر بسمع هارون رشید رسید که
امام ابوبکر شبلی میگذرد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجه را بالین وی بردند همین که هارون رشید را
بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی یکبار این درود بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد در
حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درود خوانده بود از برکت این درود صحت یافت بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که اینکس درود بسیار فرستد اگر بناز این پنج درود فرستد بهتر بود که این ده درود بهترین درودست
و فاضل ترین از همه اگرچه ثواب همه درود یکی ست اما هر درودی را فضیلتے دیگرست و آن پنج درود

این ست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد بعدد من صل علیه و صل علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما
تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علی محمد کما تنبغی الصلوة علیه و صل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه انگاه شیخ الاسلام

ادام الله حرمته بر لفظ مبارک راند که این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن زندوسی رحمة الله علیه در روضهٔ منوره
درود نوشته ست اول امام مسلمانان امام شافعی رحمة الله علیه را بعد نقل در خواب دیدند پرسیدند که خدای
تعالی با شما چه کرد امام شافعی رحمة الله علیه گفت حضرت جل و علا مرا بیامرزید از برکت این پنج درود که بر خواجهٔ
عالم میفرستادم اما فضیلت دوم آنست که روزے مصطفے صلے الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه
رضی الله عنهم گرد بر گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیامد و سلام کرد خواجهٔ عالم
صلے الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متامل شد یاران
دانستند مگر مهتر جبرئیل علیه السلام ست و اگر نه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه
نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد و گفت این مردی ست انقدر
درود بر من میفرستند که هیچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر
این جوان آب و طعام نمی خورد و بهیچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بجز درود مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار درود در روز و یک بار
در شب بر من این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فائده
این فوائد میفرمودند که پنج نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید نشستند و
عرضداشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانهٔ کعبه داریم اما خرچ راه نداریم چیزے عنایت شود تا بدل
فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خستهٔ خرما
پیش بود بستد و چیزے خواند بر دست ایشان داد درویشان را تحیر پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام
را بود فرمود که به بینید چون نظر کردند بمثال سفال دینارهای زر گشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدرالدین
اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال دمید از برکت این درود سفال دینارهای
زر گشته بود آنگاه سخن در آیة الکرسی افتاده بود بر لفظ مبارک راند آن روز که آیة الکرسی نازل شد
هفتاد هزار فرشته مقرب گرد بر گرد کرسی میباشند برابر مهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با هزار اعزاز و اکرام
بستد و بر سر و دیده نهاد مهتر جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از
بندگان من آیة الکرسی که مقرر ست بخواند هر حرفی که درین آیه ست پس بهر حرف هزار ساله ثواب بنام او
ثبت فرماید و هزار فرشته گرد بر کرسی اند خوانندهٔ این را هزار ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند
بعد از ان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در فتاوی ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلے الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیة الکرسی بخواند واز خانه برآید حضرت عزت فرمان دهد هفتاد هزار فرشته را تا آن زمان که
آن بنده باز آید برای او آمرزش خواهند بعد ازان فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز هر که آیة الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت ازان خانه درویشی
دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد درویشی بود شبی از شبها
در کلبهٔ آن درویش ده نفر دزد بیامدند سر درونِ خانهٔ آن درویش کردند آن درویش آیة الکرسی
خوانده بود و بیرون دمیده همچنین دزدان بیامدند بفرمان خدا تعالی کور شدند درویش پیدا شد این
حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بدزدی در خانهٔ شما در آمده
بودیم کور شدیم ای بزرگوار تو دعا کن تا چشمها بما دهند ما ازین کار توبه کنیم و در پیش شما مسلمان شویم
آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدای تعالی چشمها باز کردند و بینا شدند
و همه توبه کردند و مسلمان شدند الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت قدمبوس میسر شد سخن در دعا افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که در کتاب امام محمد شیبانی رحمة الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام
جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که را غمی و همی پیش آید یا کاری
که قابل صلاح نباشد چون نماز بامداد بگزارد صد بار گوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا حی
یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح فدلنا علی الدرای بعد ازان شیخ الاسلام فرمود وقتی بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم ایشان نشسته حکایت در دعا میفرمودند
هر کرا تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم العز و الملک و البقاء
یا ذی الجید و العطایا و دود ذو العرش المجید الفعال لما یرید بعد ازان هم درین محل فرمود که در وقت
درماندگی هر که این نام را هزار بار بگوید آن مهم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی معین
و اهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد ازان فرمود که در تفسیر زاهد رحمة الله علیه دیده ام هر که
خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم چون خواهد که از تنگی دنیا و
آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدمش در کارها ثابت بود و بر دشمنان ظفر یابد
این آیه بخواند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش
با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی نثار او گردد این آیه بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا

وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته بود صحابه رضی الله عنهم گرد بر گرد او از پیغمبران گذشته حکایت میکردند درین میان صحابی از یاران
رسول خدا صلی الله علیه وسلم برخاست وی بر زمین آورد و عرضداشت کرد که یا رسول الله دلم از
ایمان چگونه امین گردد که من با ایمان خواهم رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در اندیشه شد همچنان مهتر
جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت یا رسول الله این آیه آورده ام بستان هر که این آیت را ملازمت نماید
دل او از ایمان امین باشد و امید بود که با ایمان رود آنگاه شیخ الاسلام فرمود که نزول این آیه
دران بود که صحابه رضی الله عنهم التماس کرده بودند و همدرین محل فرمود هر که خواهد که با دوستان
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
و بعد ازان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیه باشد با دوستان خدای تعالی جمع شود و
چرا باشد که خود را ازین سعادت محروم دارد و نخواند آنگاه فرمود که چون کسی را غمی پیش آید یا برده بگریزد
یا خواهد که فرزندی شایسته و پارسا باو دهند پس این آیه بخواند رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء بعد ازان فرمود که مهتر زکریا صلوة الله و سلامه علی نبینا و علیه السلام در مناجات همین آیت
خوانده بود که خدای تعالی اجابت کرد و پسری داد چون مهتر یحیی علی نبینا و علیه السلام در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدای تعالی که جمله گوشت و پوست رخساره او بریخت مهتر زکریا و قوم بزرگوار ایشان
یعنی مادر و پدر مهتر یحیی بگریستند که ای فرزند تو هنوز صغیری ترس چیست گفت ای مادر تو آن مان که
زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان که چوب خرد بالای آتش نمی نهی آتش بنیاد نمی گیرد پس می ترسم که فردای قیامت
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد ازان فرمود که وقتی جانب سیوستان
مسافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شهر را دریافتم چنانچه روزی بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم
پیری بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک معرفت درویشان در بحث بودند
آینده آمد روی بر زمین آورد و بنشست خواجه محمد سیوستانی همین که جانب او بضمیر روشن که در ایشان بود
روی سوی او کرد که حاجتمندی آمد برخور روی بر زمین آورد که آری فرمود برو این آیت را ملازمت
نمای حق تعالی ترا فرزندی شایسته روزی کند آیت اینست رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء چون آن عزیز بشنفت و برفت بعد از مدتی که حق تعالی او را پسری داد صاحب سجاده
و پای برهنه هفتاد حج کرد و به نیت همین مرده بود که شیخ الاسلام مکاشفه کرد و بعد ازان بر زبان مبارک
راند که در کشاف نوشته دیده ام چون مردی خواهد که در عهدهای نیک مردان شود و انچه عرصات

قیامت ست و ترا بہ بیند این آیہ بسیار خواند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامۃ انک لا تخلف
المیعاد انگاہ حکایت کرد کہ مردے در بخارا لفسق از حد مشہور بود چنانچہ نقل کرد او را در خواب دیدند میان
اولیا و دوستان خدا استادہ بود ازو عجب آمد و حیرتے پیدا شد پرسیدند این دولت از کجا یافتی
گفت در تفسیر کشاف دیدہ بودم ہر کہ این آیہ بخواند ربنا ما وعدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او
را با نیکمردان در آرد اکنون بصدق خواندہ بودم حق تعالی چون اندک پذیر و بسیار بخش ست
ازمن آن طاعت قبول کرد کردارہای مرا بیامرزید در کار این آیہ ومرا فرمان ست کہ میان ایشان
باشم آنگاہ شیخ الاسلام ادام اللہ برکاتہ بر لفظ مبارک راند کہ چون مردی خواہد کہ از صحبت طالبان نجات
یابد باید کہ این آیہ را ملازمت نماید ربنا اخرجنا من ہذہ القریۃ الظالم اہلہا واجعل لنا من لدنک ولیا
واجعل لنا من لدنک نصیرا پس خواندہ این آیہ را نعمت دوستان خود برساند و پیوستہ در فتح و
نصرت مظفر و منصور بود بعد ازان فرمود کہ وقتی امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در جنگ غول بیابانی ماندہ
بودند و بجان رسیدہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب نوشت کہ جملہ حیلہا کردم و انچہ شرط جنگ ست
بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم آمد از حد دل تنگ شد در حال جبرئیل
علیہ السلام این آیہ آورد ربنا اخرجنا من ہذہ القریۃ الظالم اہلہا تا آخر این آیہ بر علیؓ بفرست تا آن را
ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیہ مظفر و منصور گرداند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمین
آیہ و تفسیر آن بر شاہ مردان علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ فرستادہ شاد شد و این آیہ را ملازمت
نمود و دوم روز جنگ کرد آن غول را زندہ گرفت و در مدینہ آورد اما این فتح از برکت این آیہ بود انگاہ
فرمود کہ در تفسیر مولانا برہان الدین زاہد صاحب ہدایہ نوشتہ ست چون مردی خواہد کہ برکت و
رحمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و ہیچ کس محتاج نگردد این آیہ را بخواند ربنا انزل علینا
مائدۃ من السماء تکون لنا عیدا الاولنا وآخرنا وآیۃ منک وارزقنا وانت خیر الرازقین بعد ازان فرمود
کہ این آیہ در باب قوم مہتر موسی علیہ السلام بود ہرچہ از روی ضلالت کفران نعمت ورزیدند حق سبحانہ
آن قوم را کہ ازین مائدہ خوردہ بودند خوک وسگے گردانید بعد ازان بر لفظ مبارک راند چون خواہد کہ
با اہل ظلم جمع نشود در دنیا و آخرت این آیہ را بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا فتنۃ للقوم الظالمین انگاہ
فرمود ہر کہ خواہد زندگانیش باخیر و مونس باسلام باشد این آیہ بسیار خواند ربنا افرغ علینا صبرا و
ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بعد ازان فرمود کہ مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیہ بخواند
ربنا لا تجعلنا فتنۃ للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین و چون خواہد کہ مسلمان بمیرد و بصالحان

خود را رسانداین آیه را بخواند فاطر السموت والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین بعدازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مهتر یعقوبؑ مهتر یوسف علی نبینا وعلیهما السلام یکجا شدند بعداز مدتے مهتر یوسفؑ در سجده میخواند فاطر السموت والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وزار زار میگریست ومیگفت الٰهی مرا بادشاهی دادهٔ اما خواست من نبود واین خواست تو بود که شد خدا وندا فردا رقیامت مرا درمیان بادشاهان برنه انگیزی که من بیچاره ومسکین وضعیف طاقت آن ندارم که میان بادشاهان و ملوک مرا حشر کنی انگاه فرمود اگر مردی خواهد که از شر دیو وپری وازشر ظالمان ایمن شود واو را بت پرستے مبتلا نگرداند این آیت بسیار بخواند رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام بعدازان شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که نزول این آیه همچنین بود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود ویاران گرد برگرد او پند ونصیحت می شنیدند ورسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود درین میان اعرابی بیامد روی بر زمین نهاد وعرضداشت کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی بیاموز که حرزی باشد مرا او ولاد مرا از جملهٔ بت پرستان نگهدارد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفکر شد که این را چه آموزم همان زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد واین آیه آورد وگفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که این آیه باین اعرابی بده تا یاد گیرد وبسیار خواند حق تعالی او را از بت پرستان نگاهدارد وایمن شود واز شر ایشان بعدازان فرمود چون مردے خواهد که بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر لنا ربنا انک انت العزیز الحکیم وچون خواهد که نور ایمان در دل او کامل شود این آیه بسیار خواند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر بعدازان شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد روی سوی دعاگوی کرد که این همه ترغیب برای شما میکنم زیرا چه پیر مشاطه مرید باشد تا آن زمان که مرید را از همه آلائش چنانچه شرط ست در طریقت ودراه رفتن پاک نکند همچنان دان که آن بیچاره در ضلالت بماند که هرگز بیرون نتواند آمد بعدازان بر لفظ مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست هرکه این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز بمیرد از اهل بهشت باشد واگر دران شب بمیرد نیز از اهل بهشت باشد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابو ء لک بنعمتک علی وابو ء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعدازان همدرین محل فرمود که عباس رضی الله عنه گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام در عقب نماز بر ریف

ترک نداده ام واین دعا را ورد ساخته ام آنگاه فرمود بعد از نقل و خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی
با تو چه کرد فرمود بیامرزید و بهشت روزی کرد از برکت این دعا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی هر روز تا شب هر که این دعا بخواند از برکت او بلا
از وی دفع میکند زیرا چه در حراست چون بلا از آسمان منزل میشود از خواننده این دعا بالا میرود
واگر در وی کس اخلاص و صدق نباشد دعا را میکند و فرود می آید و من این خواص از زبان شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که این کس را می باید بهر حال که باشد از دعا
گفتن و تضرع آوردن خالی نباشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود ابو طالب مکی در قوت القلوب می نویسد
از مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که این دعا را بخواند تا شب هیچ بلای بدو نرسد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم
انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ماشاء الله کان ومالم یشأ لم یکن اشهد ان لا اله
الا الله واعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا انی اعوذ بک من شر
نفسی ومن شر غیری ومن کل شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد ازان همدرین محل
فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه رحمة واسعة در کفایه خود آورده است که وقتی زاهدی بود در
بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کنیزکی داشت جوان و آن زاهد پیر بغایت ستوه آمد چنانچه اکثر پیش خلق گله
کردی که چه تدبیر کنم که ازین زاهد پیر خلاص شوم زالی بود نزدیک همسایگی او گفت برای دفع این زاهد من
ترا زهر هلاهل بدهم در کوزه آب زهر را با او کن و وقت افطار بده کنیزک زهر را در آب انداخت و زاهد را
داد و بخورانید و ذره در زاهد اثر نکرد و این کنیزک منتظر که زاهد کی بمیرد چون روز شد آن کنیزک را طاقت
نماند تمام کیفیت پیش زاهد باز گفت که خواه باش خواه بدار من ترا زهر داده ام چگونه است که اثر نکرد زاهد
در تبسم شد گفت من دعای دارم هر که این دعا را بخواند زهر چه باشد از جمله بلاها ایمن باشد و هیچ چیزی
از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایه خود نوشته است و دعا این ست
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض ورب السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که شرائط
اسباب دعا بسیار است اگر بگویم دراز گردد اما شرط اول آنست که آغاز بنام پروردگار عالم جل جلاله
وعم نواله کند زیرا که مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبدأ فیه بسم الله فهو ابتر باید که اول
تسمیه خواند بعد ازان دعا کند تا مستجاب شود شرط دوم آنست که اهل خود را از خلخال آواز بلند
منع کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ان الله لا یستجیب دعاء قوم یرضون من

نسا ئهم يلبسون الخلخال زع الصوت شرط سوم آن ست که در آغاز و اتمام آن صدقه دهد چنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمة الله علیه که او را حاجتی بود بر پادشاهی بدان احتیاج برفت درویشی را صدقه داد و گفت دعا کن تا حاجتی ما تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر پادشاه رود اول چیزی بدربان دهد پس درویش دربان خدای است عز و جل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذالک ❖

بتاریخ غرهٔ محرم سنه ست و خمسین ست مائة دولت قدمبوس میسر شد جمله خلق اجودهن از صغیر و کبیر و مشائخ و درویش و مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلا میکرد از تنگه و جیتل هرچه بهجت کس می آمد میداد و از بندگان هرچه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدرویشان دادی آنروز هیچکس از غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غرهٔ هر ماهی همچنین کردندی بعد ازان پیش شیخ الاسلام عبد الله محمد احمد بلخی یکی از واصلان حق بود بیامد روی بر زمین آورد و بنشست شیخ الاسلام در مراقبه بود همدران حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیهوش شده بیفتاد خرقه شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بیاوردند و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی عبد الله بلخی کرد که دیدی برادرم بهاؤ الدین زکریا را که ازین بیابان فنا بشهرستان بقا بردند امانمیدانم که این چه ماجراست و نیز گفت همین زمان نقل کرده بیائید تا نماز جنازه بگزاریم انگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزاردند بعد ازان فرمود که خبر ست از رسول صلی الله علیه وسلم که نماز جنازه غائب گزاردن درست باشد زیرا که در انچه امیر المومنین حمزه رضی الله عنه و یاران دیگر کشته شدند رسول صلی الله علیه وسلم برای هریکے نماز علحیده گزارد پس واجب ست که بگزارند بعد ازان سخن در فضیلت غرهٔ متبرکه عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راند که درین عشره در چیز دیگر مشغول نمی باید شد مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده است مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود انگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشائخ عذاب تضریع و نیاز بر خود گرفته اند بعد ازان فرمود که میدانی درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه گزشته و فرزندان او را چگونه زار زار کشته اند و بعضے در تشنگی هلاک شده اند که قطره آب آن بدبختان بدان معصومان ندادند چون شیخ الاسلام درین سخن رسید نعره بزد و بیفتاد و چون بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان و زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان فرزندان پادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زار می کشتند اینقدر بخاطر ایشان نمیگزرد که فردای قیامت بر خواجه عالم چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک راند که سر سال غره ماه محرم دعای آمده ست این است بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انت الله الابدی القدیم وهذه سنة جدیدة اسالک فیه العصمة من الشیطان الرجیم والامان من الشیطان ومن شر کل دین و من البلایا و الآفات فذلک و نسالک العون و العدل علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال

بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان همدرین محل فرمود که
در اوراد شیخ الاسلام معین الدنیا حسن سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هر که در شب اول از
ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبیه صحیح
آورده اند دو رکعت نماز بگزارید در هر رکعت فاتحه یک بار و سوره یٰس یکبار بدهد او را خدای تعالی در بهشت
دو هزار کوشک و در هر کوشکی هزار در از یاقوت و در هر دری تختی باشد از زبرجد سبز و بر آن تخت حوری نشسته
و گزارنده این نماز را شش هزار بلا دور گرداند و شش هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هر که هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه بگوید
آزاد گرداند خدا یتعالی او را از آتش دوزخ و آن کلمه این ست لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیئ قدیر لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت
ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد ازان بر دست بدمد و بر روی خود بمالد حق تعالی
او را از گناهان چنان پاک گرداند گوئی امروز از مادر زائیده ست شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ
نماز گفتند شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد لله علی ذالک ❖

بتاریخ دهم ماه مذکور سنه ست و خمسین و ستمائه دولت قدمبوس حاصل شد شمس دبیر و شیخ جمال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزهٔ عاشوره افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده ست من صام یوم عاشورا فکانما صام الدهر کله
یعنی هر که روز عاشوره را روزه بدارد بدرستی و راستی که تمام سال روزه داشته باشد انگاه همدرین
محل فرمود که در روزهٔ عاشورا آهوان دشتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم فرزندان خود را
شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه را نگاه ندارند انگاه فرمود که بزرگے بود در بغداد پیش او قصهٔ کشته شدن
امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم
بر زمین زد که خون روان شد و یکبارگی برآمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسین رض استاده ست پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت مرا بیامرزید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین رض بایستی همدرین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
وسلم با پنج صحابه کبار نشسته بود حضرت معاویه رضی الله عنه یزید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تبسم کرد و گفت سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
عنه بشنید ازان حال پرسید که یا رسول الله پسر معاویه ست دوزخی از کجاست گفت یا علی این یزید بدبخت

کسی ست که حسن و حسینؓ و تمامی آل مرا بشهادت رسانند و بکشند علیؓ برخاست و تیغ از نیام برکشید تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه وسلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علیؓ بگریست و گفت یا رسول الله شما برسو باشید فرموده نی گفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علیؓ پرسید من باشم گفت نی گفت فاطمهؓ باشد فرموده نی پس گفت یا رسول اللهؐ ماتم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد ازان علی رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر دو بگریستند و شاهزادگان را در کنار گرفتند و نعره زدند که ای غریبان نمیدانیم که حال شما در آن دشت چگونه خواهد بود بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند دران روز که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگی حضرت فاطمه رضی الله عنها را در خواب دید که با همگی زنان انبیا صلواة الله علیهم اجمعین آمده است دامن مبارک در کمر بسته در دشت کربلا همان جا که امیر المومنین حسینؓ شهادت خواهد یافت جاروب میدهد و باستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون قیامت و ای شفیع روز محشر این چه مقام است که باستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسینؓ غریب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد ازان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان که دار گفت یا رسول اللهؐ امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتها کنند و ماتم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سورهٔ اخلاص بخواند بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابو هریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت برآمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هرچه داند از قرآن بخواند که ثواب بیحد است بعد ازان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی هذا الیوم اعطنی فیه خیر ما اوتیت ما فیه بانبیارک و اصفیارک من النوائب و البلایا و اعطنی ما اعطیتنی فیه من الکرامة بحق محمد علیه السلام بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که دران نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و والشمس و انا انزلنا و اذا زلزلت الارض و اخلاص و معوذتین همه یکبار بخواند و بعد فراغ نماز در سجده رود و قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد روا شود بعد ازان فرمود که همانجا نوشته دیده ام که در عاشوره هفتاد بار بگوید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را ایام زنده و نام او در زمرهٔ اولیاء

ومشائخ کبار بنویسند انگاه همه رین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه نباشی کردی و هزار و دویست آدمی را کم و بیش کفن وزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد بر دست خواجه حسن بصری رحمة الله علیه تائب شد بعد ازان خواجه اورا از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون آوردی چگونه یافتی گفت اگر یکی را منجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم که ایشان را چه حال بود گفت گوری بکشادم دران گور مردی را دیدم روی سیاه و دست و پای او در سنگله آتشین آویخته از زبان او ریم وخون میرود و شکم او گنده داری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من ازآنجا بازگشتم آن مرده بانگ برمن زد که چرا میگریزی بیا از حال من پرس که من در چه کار بوده ام که بدین مبتلا کرده اند بازگشتم و نزدیک گور او رفتم فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند از وی پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام فاما مردی خمر خوار و زانی بوده ام چون بمردم همچنان بدمست مردم باین حالت سیدم بعد ازان بگذشتم گوری دیگر را دیدم که مردی ایستاده ست برهنه روی او سیاه کرده اند و گرد برگرد او آتش درآمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان ایستاده همین که او مرا بدید فریاد کرد که توانی ای خواجه که قدری آب مرا دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او این سخن گفت خواستم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ برمن زدند که زینهار این تارک الصلوة را آب ندهی که فرمان خدای عزوجل ست این را آب ندهند انگاه ازان مرد تفحص کردم که در چکار بود او گفت مسلمان بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار بدیدم بعد ازان گور دیگر بکشادم جوانی خوبروی را دیدم که صفت نتوان کرد گرد او سبزه برآمده جویهای روان ست و حوران بهشت پیش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این درجه از چه یافتی و عمل تو چه بود گفت ای خواجه من همچو تو بودم ولیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم هر که شش رکعت نماز بگزارد البته خدای تعالی او را بیامرزد همدرین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در خبر ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس بر هاند او را خدای تعالی از سوال منکر و نکیر و خوشنود گرداند خصمان او را الحمد لله علی ذلک ✣

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پایبوس حاصل شد چند روز دعاگوی جانب هانسی بخدمت شیخ محمد هانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز ست بوده ام چون دولت پایبوس روزی شد دعاگوی روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشستم مکتوبی که شیخ برهان الدین داده بود ارسال داشته شد آنرا شرف مطالعه آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک راندند ویر کردی بنده روی بر زمین آورد که تن خاکی انجا بود

و دل و رنجا آویخته قدمبوس مخدوم منده بود فرمان شد آری همچنین است که تو میگوئی بار ها ترا اشتیاق ما غالب آمدی که میگفتی اگر میسر شود بپرم و در خدمت خواجه بروم و دیده بنده بعد ازان روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ چنان باید که مولانا نظام الدین است فرموده که مکتوبی هم نوشته بودی در ان ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر باری که ترا یاد میکردم این بیت را بخوانم و این از حد بی نظیر بود اگر خوانی بشنوم روی بر زمین آورد و این بیت بخواند ؎ زانگاه که بنده تو دانند مرا ✤ بر مردمک دیده نشانند مرا ✤ لطف عامست عنایتی فرموده ست ✤ ورنه کیم از کجا چه دانند مرا ✤ چون این بیت بخواندم شیخ الاسلام را وقتی پیدا شد برخاست و در رقص شد چندان رقص کرد که آن را حد و نهایت نبود از چاشت تا میانه روز در رقص بودند چون از رقص باز آمدند خرقه خاص بدعاگوی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و نعلین چوبی نیز بخشش نمودند و دعاگوی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو بعد ازان نه بینم باز برو که همین روز ترا وداع است تا چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت است بعد ازان چشم پر آب کرد و هایهای بگریست و این بیت بر لفظ مبارک راند ؎ دیدار دوستان موافق غنیمت است ✤ چون یافتیم حیف بود گر رها کنیم ✤ بعد ازان مسافران از جانب ملتان بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید طعام موجود نبود حرج شد بعد ازان حکایت در ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر افتاده بود بر لفظ مبارک راند گران ماهی و صعب شهری است زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغیر رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گران است بعد ازان هم درین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگذشتن ماه صفر بشارت دهد من او را بشارت دهم بدر آمدن بهشت کما قال علیه السلام من بشرنی بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنة بعد ازان هم درین محل فرمود حقتعالی در هر سال ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه نه لک و بست هزار بلا فرو می آید اما درین ماه بدعا و طاعت بگذارند او را از بلا هیچ گزند نرسد بعد ازان فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خدا هد از بلا های ماه صفر ایمن بود این دعا بسیار خواند بعد از فریضه هر نماز و دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من شر هذا الزمان و استعیذ بک من شرور الازمان انی اعوذ بجلال وجهک و کمال قدرتک ان تجیرنی من هذه السنة و قنا شر ما قضیت فیها و اکرمنی بالفقر باکرم النظر و ختمه بالسلامة و السعادة و لاهلی و اولیائی و اقربائی و جمیع امة محمد ن المصطفی صلی الله علیه وسلم بعد ازان هم درین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برائی عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزارد بعد از فریضه نماز خفتن در رکعت اول فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون پانزده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پانزده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق پانزده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

پانزده بار بخواند وسلام دہد بعد ازان چند بار ایاک نعبد وایاک نستعین بگوید بعده ہفتاد بار صلوات بخواند چون این نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی ہر بلائی که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاہدارد بعد ازان ہمدرین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره نوشته دیده ام که در تمامی ماه صفر سه لک وبست ہزار بلا نازل می شود پس آن روز از روزہای دیگر گران تراست پس در آخر چہار شنبه ماه مذکور چہار رکعت نماز بگزارد تا حق تعالی او را از جمله بلاہا که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاہدارد وہیچ بلائی گرد آن نبود تا سال دیگر دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا شدید القوی ویا شدید المحال یا مفضل یا مکرم یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان ہمدرین محل فرموده که در بلا مبتلا می شد ہمدرین ماه صفر بوده چنانچه آورده اند که مہتر آدم علیه السلام که گندم بخورد ہمین ماه صفر بود که از بہشت بیرون افتاد وسیصد سال بگریست بیک ذلت که در وجود آمد بعد ازان که ہیچ چیز در وجود او نماند وہمه گوشت وپوست او بریخت فرمان آمد که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن ہم از ماه صفر بود چندان زحمت که مہتر آدم دید بعد ازان طالم ایمنی فرمود بروایت وہب بن منبه رضی الله عنه که وقتی ہابیل وقابیل ہر دو برادر در ماه صفر برای شکار بیرون آمدند مہتر آدم ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مہتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون در بادیه رسیدند میان ہر دو برادر گفتگو شد قابیل در زمان تیغ کشید ہابیل را بکشت وپشیمان شد که چه کردم از آنجا متخلف بود این خبر بسمع مہتر آدم صلوات الله علیه رسید مہتر آدم از حد دل تنگ شد مہتر جبرئیل فرود آمد وگفت یا آدم فرمان می شود که از فرزندان ہابیل ہمه مسلمان سنی باشند وہر فرزندی که از قابیل پیدا می شود جہود وترسا وکافر باشند زیرا چه در ماه صفر برادر خود را کشتند بعد ازان ہمدرین محل فرمود که قوم مہتر نوح علی نبینا علیه السلام را در ہمین ماه به بلای طوفان گرفتار ہلاک گردانیدند ومہتر ابراہیم خلیل الله را که در آتش انداختند در روز اول ماه صفر بود ومہتر ایوب علیه السلام بلای کرمان مبتلا گردانیدند ہم ماه صفر بود ومہتر زکریا علی نبینا وعلیه السلام را که اره بسر راندند آخر ماه صفر بود در روز چہارشنبه ومہتر یحیی علیه السلام را که کارد در حلق راندند ہم ماه صفر بود ومہتر جرجیس علیه السلام را که ہفت پاره کردند ہم ماه صفر بود ومہتر یونس پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماہی بند کردند ہمین ماه صفر بود بعد ازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم پرآب کرد نعره بزد وبیہوش شد چون بہوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که زحمت پیدا شد وبرحمت حق پیوست ہم ماه صفر بود انگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را ہر بلائی که منزل شده ست وی می شود ہم در ماه صفر بود واین ماه از حد گران ست حق تعالی ما را وشما را وجمله مسلمانان را از گرانی ماه صفر در امان وعصمت خود نگاہدارد والحمد لله علی ذالک ❊

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه مزبور دولت پایبوس میسر شد سخن در مجاهده بود عزیزان اهل سلوک حاضر بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی و شیخ طهیر لاهوری و شیخ جمال الدین هانسوی علیهم الرحمة والغفران و چند صوفی دیگر از خانوادهٔ چشت آمده بودند سخن در مجاهده میرفت ادرا سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر ایستاده و پنهم در ... داشته بودم درین بست سال وقتی نشستی و برخاستی و خفتنی یاد ندارم چنانچه از پایها جوی بهای خون روان شدی و پشت پای بتر قیدی از بسیاری ایستادن بعد ازان دو سال باز در عالم محو افتادم درین دو سال هیچ ساعتی و هیچ لحظه نفس را سیر آب ندادم مگر در ماهی و یا بهفته دو درم سنگ بعد ازان چون کار خود بکمالیت دیدم ده سال آب سیر ندادم بعد ازان نفس را آرزوی انار شیرین شد هر روز بوعده انگاه میداشتم تا مدت ده سال دیگر نفس فریاد میارد که چند روز بدین وعده ها کشت گفتم تا دم آخر من اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آورد معاملتها که برخود و بر نفس خود کرده ام و گفتن را ... نیاید الغرض چون هفتاد سال برین منوال گذشت انگاه حجاب از میان برگرفتند آواز آمد ... برتیاپیچ تقصیری در کار ما نکردی اس ما را واجب شد که بر تو تجلی کنیم همین که این آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که حال جان ... ن خواجه بایزید این بود انگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و مشاهده بداند بعد ازان این مثنوی بر زبان مبارک راند

مثنوی

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *

بعد ازان فرمود که وقتی بزرگی را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را زار زار بکشد یعنی مرادش ندهد و هر آرزو که کند بدو نرساند و طاعتی که بدان نفس ... راضی باشد بکند بعد ازان هم درین محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس سره العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت بکنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین شد که نفس با ایشان یک روز موافقت ... دو دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات با ... عهد کرد که تا بست سال نفس خود را آب سیر ... ندهم آن کاهلی نفس ازان بود که در آن شب آب سیر خورده بود انگاه هم درین محل فرمود که شاه شجاع کرمانی چهل سال نخفت بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعد ازان هر جا که رفتی جامهٔ خواب طرح کردی و در خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه هاتفی آواز داد ... ای شاه شجاع آن ثمره بیداری چهل سال بود که نخفتی اکنون باز گرد و اگر همچنان باشی که پیش ازین می بودی آن زمان دولت بتو رسد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواجه شجاع کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز هزار رکعت نماز بگزارد و هم بر مصلی در خواب شد حضرت ذو الجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر اینجا خواهی ماند گفت الهی مرا جای بودن نماند خواهم آمد همدرین بود که بیدار شد وضو کرد دوگانه بگزارد و قت

نماز خفتن بود سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✤ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✤

بعد ازان فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهدهٔ خود بگوی گفت بشما چیزی بگویم که طاقت شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام اندکی بگویم آنچنان بود که شبی نفس مرا برای عبادت طلبیدم نفس کاهلی کرد ازان بود که در آن شب دو خرما از وظیفه زیادت خورده بودم الغرض نفس با من موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خرما چندگاه نخورم در مدت پانزده سال نفس خود را چیزی ندادم هم در آرزو بماند بعد ازان گفت هر چه فرمائی بکنم آنگاه خرما بستدم و او را دادم نفس فرمانبردار شد هر چه با او میگفتم میکرد بلکه ازان زیادت شد بعد ازان فرمود که خواجه ذو النون مصری رحمة الله علیه را پرسیدند که کار مجاهدهٔ خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دو گان و سه گان سال میگذرد که نفس آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب سیر نداده ام و هر شب تا دو ختم قرآن نکنم بکار دیگر مشغول نشوم بعد ازان از نقل خواجه ذو النون مصری رحمة الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه و اصحاب گرد بر گرد نشسته بودند ذکر از موت اولیا میکردند درین محل آینده بیامد جامه سبز پوشیده مردی خوبروی و خوبصورت و نیک سیرت سیب بر دست روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین خواجه ذو النون مصری هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی و صفا آوردی زمانی برآمد سیب بر دست داشت بدست خواجه ذو النون داد خواجه بهر دو دست آن سیب بگرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آینده بازگشت خواجه خلق را معذرت کرد و باز گردانید همین که زمانی برآمد مستقبل قبله بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد همین که قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان خواجه را در جنازه کردند پیش مسجد آوردند تا نماز جنازه بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن برآورد و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمد رسول الله انگشت ایستاده بود هر چند خلق الله خواستند انگشت فرو خوابانند نتوانستند آوازی برآمد که ای مسلمانان انگشتی که ذو النون بنام محمد صلی الله علیه وسلم برکرده است تا دست رسول الله صلی الله علیه وسلم نگیرد انگشت فرو نشود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز این مثنوی بر زبان مبارک راند و های های بگریست

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✤ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✤

بعد ازان بر لفظ مبارک راند که خواجه سهیل تستری بن عبد الله تستری رحمة الله علیه نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تستر از صد متکبر بود و سردار قوم پای برهنه پیدا شد و نزدیک جنازهٔ خواجه آمد و گفت جنازه فرود آرید تا من مسلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن جهود نزدیک

نزدیک خواجه بایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کلمه کن تا من مسلمان شوم همین که آن جهود با قوم خود با هزار کس آمده بود این سخن بگفت خواجه دست از کفن بر آورد و چشم بگشاد و گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله همین که این بگفت دست در کفن کرد و چشم بربست آن جهود مسلمان شد خلق از جهود سوال کردند که تو چه برهان دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شما جنازه بیرون آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ عجبی شنیدم و در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که جمله ملکوت از آسمان فرود می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبد الله تستری نثار کردند ازین سبب مسلمان شدم و گفتم در دین محمد صلی الله علیه وسلم ایچنین مردانند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این فواید میفرمود و در عالم تفکر بود و این مثنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ٭ انگاه هم این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی مکی رحمة الله علیه در خواب دید گوئی عرش را گرفته بر سر فرو میبرند چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش که گویم گفت جز خواجه بایزید دیگر کسی نیست بروم و این خواب را پیش وی بگویم تا تعبیر کند چون برفتم بدیدم که شوری در بسطام افتاده و خلق گریه و تحیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه نماند شیخ علی بانگ بر زمین زد و نعره زنان روان شد چون نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خواجه را بیرون آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خواجه بگیرد شیخ علی بهزار حیله و دشواری در آمد و جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه بایزید عرش خدای است که بر سر کرده می بری بعد از ان شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال عاگوی در عالم مجاهده بودم نه روز دانستم نه شب ایستاده هرگاه وقت در آمدی نماز میگزاردم باز دران عالم مشغول می شدم انگاه هم درین محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز نقل کرد و آنچنان بود که بخدمت خواجه نشسته بودند و دران روز اندام مبارک ایشان تکسر داشت و خواجه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ حریری بر دست گرفته بیامد و سلام کرد همینکه آن کاغذ بر دست خواجه داد خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد دران نام مهد بود خواجه دیده بر آن نام نهاد گوئی جان در تن خواجه نبود هزار شر در عالم افتاد که خواجه قطب الدین نماند الغرض خواجه را غسل دادند و در جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که بر گیرد همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز صعب بر آمدن گرفت خلق بازگشتند انگاه نماز بگزاردند خواستند که جنازه را بر گیرند بفرمان خدای عزوجل در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند پس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیامدند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند که چه برهان دیدید گفتند بدیدیم که فرشتگان جنازهٔ خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره بزد و بیفتاد و این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭

کانجا ملک الموت نگنجد ہرگز ✤ خدمت خواجہ ہمدرین محل بود کہ بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد للہ علی ذالک ✤

بتاریخ دوم ماہ ربیع الاول سنہ ست وخمسین وست مائۃ دولت قدمبوس حاصل شد این بندہ را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اہل صفہ حاضر بودند بر لفظ مبارک راند کہ مولانا نظام الدین را ولایت ہندوستان دادیم و صاحب سجادہ گردانیدیم ہمین کہ این سخن بر زبان مبارک راند بندہ بار دوم روی بر زمین آوردہ فرمان شد سر بر کن ای جہانگیر عالم بر فور دستار شیخ قطب الدین بر سر داشت عطا کرد و عصا بر دست داد و خرقہ بدست خود پوشانید فرمود کہ برو دوگانہ بگزار چون مستقبل قبلہ شدم دست بگرفتند و روی سوی آسمان کردند کہ ترا بخدا سپردم برو بعد ازان گفت این ہمہ ترا امید ہم سبب آنکہ تو وقت آخرین بر سر ما نخواہی بود و این سخن ہم بگفت کہ من نیز وقت نقل خواجہ خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی حاضر نبودم در ہانسی بودم الغرض بعد ازان شیخ بدر الدین اسحاق را فرمان شد کہ مثال بنویس چون مثال بستدم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاہ فرمود شیخ جمال الدین را نہ بینی باز شیخ الاسلام فرمود کہ امروز عرس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است باش فردا روان شوی بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ در کفایہ خود آوردہ است بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ نقل کردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در دوم ماہ ربیع الاول بود روز دیگر برای معجزہ داشتہ بودند و در اندام مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوی خوش می آمد گوئی جملہ عطریات عالم در وجود مبارک سخت کردہ اند و مقدار ذرہ تفاوت نکردہ بود چنانچہ در حیات بود بعد از نقل ہمچنان بودہ است آن روز چندین ہزار جہود مسلمان شدند و دو روز داشتن رسول صلی اللہ علیہ وسلم را برای معجزہ بود الغرض رسول صلی اللہ علیہ وسلم را نہ حجرہ بودند ہر روز یک حجرہ طعام میداد چون ہر نہ حجرہ طعام بداد روز دوازدہم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ طعام بداد چندانکہ جملہ خلق مدینہ را رسید چون روز دوازدہم شد شہرت یافت ازین جہت مسلمانان دوازدہم روز عرس میکنند و میگویند کہ عرس رسول صلی اللہ علیہ وسلم دوازدہم است اما بروایت صحیح نقل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در دوم ماہ ربیع الاول بود بعد ازان ہمدرین محل [illegible] چون رسول صلے اللہ علیہ وسلم را زحمت زیادہ شد سہ روز نتوانستند کہ در مسجد بیایند بعد از سوم روز بلال رض بر در حجرہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بیامد ندا کرد کہ الصلوۃ یا رسول اللہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و گفت بلال را بگویید کہ ابوبکر رض و عمر رض بیایند تا در مسجد بروم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم آمدند

بیامدند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر کتف ایشان دستِ مبارک نہادہ در مسجد بیامدند خواستند کہ امامت کنند نتوانستند دست ابوبکر گرفتہ پیش فرستادند از مشاہدہ این حال نعرہ از اصحاب برآمد نزدیک بود کہ زہرۂ ایشان آب شود الغرض رسول صلی اللہ علیہ وسلم بازگشت در حجرہ بیامد و بغلطید گلیم سیاہ بود بالا کشیدند ای گزشتہ بود کہ اعرابی بیامد و بر در دست زد از آواز دست او لرزہ در در و دیوار افتاد فاطمہ رضی اللہ عنہا بر در آمد و گفت کہ این زمان محل نیست ہر چند فاطمہ رضی اللہ عنہا معذرت میکرد او بشنود او شنوا نبود چنانچہ ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسید فاطمہؓ را طلبید و گفت ای جان پدر این عزیز اعرابی نیست بل کسی ہست کہ اگر در بہ بندی از دیوار درآید و اگر دیوار بر کنی در رہ سوراخ درآید و فرزندان را یتیم کند این حرمت پدر تو نگاہ میدارد اگر اجازت می طلبد بگو تا درآید و انچہ برای حکمی کہ آمدہ ہست بنفاذ رساند نعرہ از حجرہ برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشست فرمود بگو کجا آمدۂ ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان ہست آن زمان کہ نطلبند ادب وار نروی و انگاہ این سخن ہم بگوی کہ یا محمد اگر بیائی جان ترا قبض کنم و اگر بمانی بازگردم رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود زمانے صبر کن تا برادرم جبرئیل بیاید ہمان زمان جبرئیل علیہ السلام آمد و گفت یا اخی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ملک السموات طبقہای نور بر دست گرفتہ منتظر جان پاکِ تو اند و درہای بہشت و آسمان کشادہ اند و ارواح انبیا منتظر ایستادہ حورہای بہشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بہشت آراستہ کردہ تا کہ تو آئی رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود یا اخی جبریل ازین نمی پرسم امّا بگوی کہ بعد از نقل من احوال امت چگونہ خواہد بود جبریل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ مرا نیز فرمان ہست کہ امتان خود را بمن سپار تا فردای قیامت ہمچنانکہ در حیات تو بودند ترا بسپارم انگاہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت کہ مقصود من ہمین بود بعد ازان ملک الموت را فرمان داد کہ بیا اکنون در کار خود باش ہمین کہ ملک الموت دست در کف پای مبارک نہادہ پای پارہ شد و دست در دل انداخت و جان پاک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبض کردن گرفت کاسۂ پر آب در پیش رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود ہر بار دستِ مبارک خود در آن آب میکرد و بر سینہ مبارک خود فرود می آورد و این میگفت اللھم ہون سکرات الموت یعنی بارخدایا تلخی جان کندن آسان گردان چون شارۂ تلخی رسید لب می جنبانید فاطمہ رضی اللہ عنہا گفت من گوش نہادم کہ بشنوم شنیدم کہ میگفت کہ الٰہی بحرمت جان دادن محمد صلی اللہ علیہ وسلم رحمت کنی بر امتان من و تا وقت آخرین ہمین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعرہ از جملہ حاضران مجلس برخاست

شیخ الاسلام بهوش نشد چون بهوش باز آمد روی سوی دعاگوی کرد فرمود از برای کسی که جمله عالم آفریدند و مملکت خود بدوستی وی حق تعالی ظاهر کرد او را از میان عالم بردند من و تو کیستیم که دم حیات زنیم پس باید خود را در میان رفتگان دانیم امازاد و راحله راتمهید کنیم و در غفلت و گفتگو نپردازیم باشد که فردای قیامت شرمندگی نیارد چون شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز این سخن تمام کرد شمس دبیر پیش شیخ الاسلام حاضر بود روی برزمین آورد و گفت نظم از گفتار خواجه نظامی فراهم آمده است اگر لطف فرمان شود بخوانم فرمان شد بخوان چون شمس دبیر این نظم بخواند در شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چنان در گرفت که یک پاس در حال ماند وقتی با راحت بود آن روز بار ثانی خاص بشمس دبیر بعد خواندن این نظم در تلاوت مشغول گشت از بندگان این دیار چنان شنیدم تا غایتی که نقل شیخ الاسلام بود قدس الله سره العزیز با هیچکس مشغول نشد مگر بمشغولی حق و الله اعلم آن نظم که شمس دبیر خوانده است نوشته میشود نظم

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او	رهائی بچنگ آر از چنگ او
مقیمی نه بینی درین باغ کس	تماشا کند هر یکی هر نفس
درین چار سو هیچ بیگانه نیست	که یک بر مرد خود کامه نیست
درو هر دمی نوبری میرسد	یکی میرود دیگری میرسد
جهان گرچه آرامگاهی خوش است	شتابنده را نعل در آتش است
دو در دارد این باغ آراسته	درو بند این هر دو برخاسته
در آ از دری باغ بنگر تمام	ز دیگر دری باغ بیرون خرام
اگر زیرکی با گلی خو مگیر	که باشد بجا ماندنش ناگزیر
درین دم که داری بشادی بسیج	که آینده ور زیره هیچست و هیچ
یکی را در آرد به هنگامه تیز	دگر را ز هنگامه گوید که خیز

نظامی سبک باش یاران شدند
تو ماندی بغم غمگساران شدند

تمت

الحمد لله علی احسانه که ملفوظات حضرت قطب الاقطاب بابا فرید گنجشکر رحمة الله علیه مولفه حضرت نظام الدین اولیاء رح الموسوم به راحت القلوب بحسن سعی کارپردازان مطبع باهتمام جناب مولوی محمد عبد الاحد صاحب انطباع یافته مقبول طبائع خاص و عام گردید بمنه و کرمه